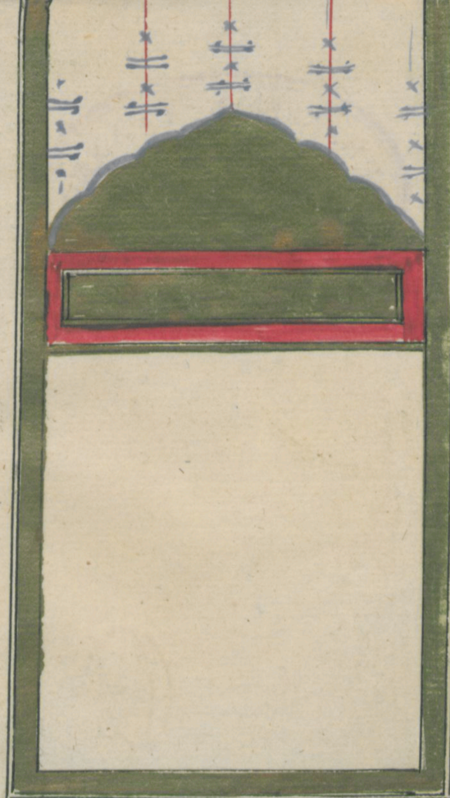
الحمد هر ثنا و آفرینی که از ازل تا ابد موجود
و معلوم بود و هست و باشد و خواهد بود جمله
آن بتمام و کمال لله مر خدایرا که مسمی و
موصوف است بهمه اسما و صفات کمالیه
رب العالمین • آفریننده و پرورنده
و تربیت کننده و دارنده و سازنده کار همه
عالمیان از ملائکه و جن و انس و وحوش
و طیور و سباع و حیوانات الی و جرا
الرحمن بخشنده وجود بار دیگر در آخرت
بعد از فنای جهانیان الرحیم • بخشاینده
دیگر بار براحت بر مومنان و در آوردن
ایشان بهشت مالک یوم الدین •
خداوند روز جزا یا متصرف دران بهر چه خواهد



یا حافظ اعمال بندگان که در دادن و ستدن نامها
غلط نشود یا قاضی روز حساب که میان بندگان
بحق حکم کند یا جزا دهنده در روز پاداش ایاک نعبد در
خاص ترا می پرستیم بس که غیر تو مستحق عبادت نیست
و ایاک نستعین • و خاص از تو یاری
میخواهیم در پرستش تو و انجاح سایر حوایج
و مهمات اهدنا مارا راه نمای الصراط
المستقیم • براهی راست در اقوال و افعال
و اخلاق که آن راه متوسط است میان افراط
و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار مارا براه مستقیم
که دین اسلام و سنت سید انام است علیه الصلوة والسلام
و حضرت قطب العارفین غوث الواصلین نام الحق
والدین خواجه عبید الله قدس سره العزیز در معنی
نکته

نکته بلند و کلمه ارجمند فرموده و آن اینست که بنمای
مارا راه راست یعنی بجذبت ذات خود مشرف دار تا از
التفات بخود و بغیر خود آزاد گشته تمامی گرفتار تو گردیم
و جز تو نه بینیم و جز تو نه اندیشیم یا آنکه بنمای مارا راه راست
یعنی آن راه که حضرت تراست بهر نسبت هر موجود
که آن موجودی آن بیدایی ندارد و بغایت کمال
بی آن توفیق میسر شد تا در همه احوال جز تو نه بینیم
و از توجه بغیر تو آزاد گردیم صراط الذین بنمای
مارا راه آنانکه اهل قرب‌اند و بکمال نعمت ظاهر
که قبول شریعت است و بکمال نعمت باطن که اطلاع
بر اسرار حقیقت است ایشانرا منعم و مکرم
ساخته غیر المغضوب علیهم نه راه آن
کسانیکه خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود

بتفضل خود انعمت علیهم [illegible] ایشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت
و صد نعمت [illegible] اراده اظهار [illegible]

بمعرض غضب تو در آمده اند و بدان سبب بر کفر اقدام
نموده اند یا آن جهودان که بسبب تمرّد در معانده و مکابره
و قتل انبیا و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته و
لا الضّالّین. و نه راه گمراهان یعنی کسانیکه بعد
از وجود در طرق مختلفه و سبل منحرفه افتاده اند یا راه
ترسایان که بواسطهٔ افراط در شان مسیح و تفریط
درباب حبیب صلوات الله و سلامه علیهما گمراه
گشته اند آمین یعنی چنین باد آمین داخل
کلام ملک علام نیست

اول سورة البقرة مکیة و هی مائتان ست و ستون آیة

بسم الله الرّحمن الرّحیم.

الم حروف مقطعه اسرار قرآنست و هر
کس را بران اطلاع نیست و گفته اند یعنی الم انا الله

اعلم

اعلم است یعنی منم خدای دانا تر ذلک
آن کتابی که خدای تعالی در کتب متقدمه بانزال
آن وعده داده بود الکتاب این کتاب
کاملست یعنی قرآن لا ریب هیچ شکی و شبهه
نیست فیه درین کتاب یعنی از ظهور
حجت و وضوح دلالت بمثابه ایست که هر که
در وادی تأمل کند از ریب باز ایستد و داند که
شبهه را درو مجال و دخل نیست هدی
دلالت کننده است و راه نماینده للمتقین
مر پرهیزکاران را که ایشان بدان منتفع شده اند
الذین آنانکه از صدق عقیدت یؤمنون
میگروند بالغیب بنا دیده که حق تعالی است
و ملائکه و قیامت یا بمتعلقات آن

یا پوشیده کرده است و گفته اند غیب قضا
و قدر است که مؤمنان بر آن ایمان می آرند وَ
یُقِیمُونَ و بپای میدارند و ادا میکنند
الصَّلوٰةَ نماز پنجگانه را با شرایط و آداب آن وَ
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه بدیشان عطا کرده ایم
یُنْفِقُونَ . نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا
و همسایگان و ارباب استحقاق وَالَّذِینَ
یُؤْمِنُونَ و آنانی که ایمان می آورند بِمَا أُنْزِلَ
بدان چیزی که فرو فرستاده شده است
إِلَیْكَ بسوی تو از قرآن وَمَا أُنْزِلَ و بآنچه
فرو فرستاده گشته مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو بر پیغمبران
دیگر چون صحف و توریت و زبور و انجیل
و جز آن وَبِالْآخِرَةِ و بسرای دیگر که دار الجزاست
هم

هُمْ ایشان که یاد کرده شدند یُوقِنُونَ .
بی گمان میشوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند أُولٰئِكَ
آن گروه که موصوف بدین صفات و موسوم بدین سمات
اند که رحم ذکر یافت عَلیٰ هُدًی بر راه راست
و نشان درست اند مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار
ایشان یعنی بمدد توفیق او در راه صواب یافته اند
وَأُولٰئِكَ و همان گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ .
ایشانند رستگاران از عقاب و پیوستگان
بدرجات ثواب ایراد کلمه هم دلیل اختصاص
فلاح است بدین قوم نظم چو ایشانرا طریق
راستکاریست : سزای راستکاران رستگاریست
این آیتها که گذشت در شان مؤمنان است
از اهل اسلام و اهل کتاب چون عبد الله بن سلام

و اصحاب او رضی الله عنهم اجمعین ایة الکرسی
الله خدای تعالی سزای پرستش اوست لا
اله هیچ معبودی نیست در برّ و بحر در وجود مر خلق را
الا هو مگر او که استحقاق عبادت مر او را ثابت
است الحی زنده پیش از همه زندگان و زنده
بعد از فنای ایشان القیوم پاینده در ذات
و صفات یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات
لا تأخذه فرا نگیرد او را سنة نه مقدمه خواب
از فتور دیگران که نعاس گویند و لا نوم و نه
خواب که معطل ادراک حواس است له مر او راست
ما آنچه فی السموات در آسمانها است از مبدعات
علویه و ما فی الارض و آنچه در زمین است از
کائنات سفلیه من ذا الذی کیست
آنکس

آنکس که او یشفع درخواست کند از انبیا و ملائکه
و غیر ایشان عنده نزدیک او روز قیامت کسی را
الا باذنه مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد
یعلم میداند خدای آنچه ما بین ایدیهم آنچه در پیش
اهل آسمانها است و زمینها از امور این جهان و
ما خلفهم و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آن جهان
و لا یحیطون و فرو نرسند آفریدگان بشیء من علمه
بچیزی از معلومات او الا بما شاء مگر بدانچه بدو
خواهد که بدان محیط شوند وسع فرا رسیده است و گنجایش
یافته کرسیه کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانها است
یا فرا گرفته است علم او السموات همه آسمانها را و آنچه
در آنست و الارض و تمام زمین را و آنچه بر آنست
و لا یؤده و او را در رنج نیفکند و بر وی گران نیاید حفظهما

نگاه داشتن آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَلِيُّ او بست برتر
از حد اوهام الْعَظِيمُ ، بزرگتر است از اندیشه افهام
این آیه شریفترین آیتی است از قرآن و در حدیث
آمده که این آیه را زبانیست که تقدیس میکند خدا را
در ساق عرش و خواص و فضایل قراءت او
در اخبار بسیار است ه

آمَنَ الرَّسُولُ گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی
محمد صلعم بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ بدان چیزی که فرستاده شده است
مِنْ رَبِّهِ از پروردگار او که آن آیات قرآنست
و احکام دین و حقوق شرع وَالْمُؤْمِنُونَ و مؤمنان
نیز از امت او بدان منزل گرویده اند اما ایمان
رسول بتحمل و تبلیغ بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق
پس بجهت تکریم مؤمنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان

در ذکر

در ذکر و فرمود كُلٌّ یعنی نبی و متابعان او
آمَنَ بِاللهِ گرویده اند بخدای یعنی بوجود ازلی و ابدی
و اسمای حسنی و صفات جلال و جمال و افعال متقنه
و احکام کامله او وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان او که مقربان
حضرت کبریا اند نه بنات وی و رسل اند از حق
سبحانه و تعالی با نبیا و سبب وصول وحی اند برسل
وَكُتُبِهِ و بکتابهای منزله وی که حق است و سخن
اوست غیر مخلوق است وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او که
همه پاک و معصوم اند و برگزیده و وحی گذارنده و خواننده
براه حق اند لَا نُفَرِّقُ میگویند نبی و مؤمنان که ما
جدا نمیکنیم در ایمان بَيْنَ أَحَدٍ میان هیچ یکی
مِنْ رُسُلِهِ از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم
بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکرند

قالوا و گفتند مومنان سمعنا شنیدیم قول خدا را
واطعنا و فرمان بردیم امر او را پس بطریق التفات
از حضیض غیبت بذروه خطاب برآمده گفتند غفرانک
ربنا میطلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما والیک المصیر
و بسوی تست بازگشت در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود
رض وارد است که آنحضرت در شب معراج سه چیز را
عطا فرمودند نمازهای پنجگانه و خواتیم سوره بقره
و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبائر بیامرزند مر کسی را
از امت که شرک نیاورده پس حق تعالی لا یکلف الله
در رنج نیفکند خدای نفسا هیچ نفسی را یا نفرماید
بکاری الا وسعها مگر بمقدار طاقت او لها ما کسبت
مر آن نفس را باشد آنچه کند نیکوئی وعلیها ما اکتسبت
و بر وی باشد آنچه بجا آرد از بدیها حضرت درین تحمل

بالهام

و فرو میفرستد باران را در زمانی و مکانی که
مقرر و مقدور کرده است ویعلم و میداند
ما فی الارحام آنچه در رحمهاست از زن و مرد
و تمام و ناقص وما تدری نفس و نمیداند هیچ
نفسی نیکوکار و یا بدکردار ماذا تکسب غدا چه
چیز کسب کند ...... فردا از خیر و شر وما تدری
و نمیداند هیچ نفسی که بای ارض تموت
بکدام زمین بمیرد و در که آید ان الله علیم
بدرستی که خدا داناست بغیبها خبیر آگاه
از عیبها چون خواهد پرده کرم
سوره لقمان در سیپاره
اتل ما اوحی

الجزء الثلثين سورة النبأ وهي اربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دعوت
آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و بروز قیامت
بیم فرمود و کفار در نبوت حضرت و نزول قرآن
و وقوع بعث اختلاف کردند و ازان یکدیگر را
می پرسیدند با پیغمبر و مومنان پرسش مینمودند
چنانچه حق سبحانه فرمود عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ
از چه چیز می پرسند کافران عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ
از خبر بزرگ یعنی قرآن الَّذِي هُمْ آن چیزی که ایشان
فِيهِ دران چیز مُخْتَلِفُونَ اختلاف کنندگان
یعنی اورا سحر و شعر و کهانت نسبت میدهند و مختلف و متفرق

اسا طیر میگویند و بقولی نبأ عظیم قیامت است
و بعضی گفته اند که نبوت آنحضرت است که آیا او
پیغمبر هست یا نی و شاعر است یا ساحر یا مجنون و بعضی
برانند که آن خبر بعث است و دران مختلف بودند
جمعی میگفتند قیامت هست و بتان ما را شفاعت
خواهند کرد هؤلاء شفعاؤنا عند الله و برخی
مطلقا او را منکر بودند یعنی إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا
الدنيا گروهی شک داشتند در وقوع و لا وقوع آن
بل هم فی شک یلعبون كَلَّا سَيَعْلَمُونَ حقا که
زود باشد که بدانند روز قیامت را بنزدیک نزع که
آنچه در ان خلاف میکردند حق است بنابر ظهور امارات
آن در چنان هنگام ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ باز پس حقا که
زود بود که بدانند روز قیامت بطلان قول خبث عقیده
خود را أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ آیا ما نساخته ایم زمین را
مِهَادًا فراشی گسترده تا قرارگاه شما بود وَالْجِبَالَ

و نگردانیدیم کوههارا اَوْتَادًا میخهای زمین تا
بدانها استوار باشد وَخَلَقْنَاكُمْ و بیافریدیم شمارا
اَزْوَاجًا جفت جفت از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقی ماند
یا خلق کرده ام شمارا گونه گونه سیاه و سفید و دراز و کوتاه
خوب و زشت وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ و گردانیده ایم
خواب شمارا سُبَاتًا راحت بدنهای شما یعنی خواب
قطع حس و حرکت کند تا قوت حیوانی برآساید و ماندگی
از ایشان زایل شود وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ و ساختیم
شب را لِبَاسًا پوششی تا بظلمت خود
همه چیز را بپوشاند صاحب فتوحات آورده
که شب لباس اصحاب اللیل است که ایشان را
از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از لذت
مکالمه با محاضر باشند یا مشاهده هر یک فراخور استعداد
خود برخورداری بیابند شیخ الاسلام قدس سره العزیز
فرمود که شب پرده دار دوندگان را هست روز

بار از بیدارکان بیچ کامست شعر اللیل للعاشقین ستر
یالیت ... فانهاندوم نظم چون در دل شب خیال تو
یار منست من بنده شب که روز بازار منست
وَجَعَلْنَا النَّهَارَ و گردانیدیم روز را مَعَاشًا وقت
طلب سبب معیشت تا بتحصیل آن جست و جوی کنند
وَبَنَيْنَا و بنا کردیم فَوْقَكُمْ زبر سر شما سَبْعًا شِدَادًا
هفت آسمان سخت یعنی محکم و استوار که در وجه
وسکامی کرنشانه خلل و زلل باشد بانند نیست
وَجَعَلْنَا و بیافریدیم در آسمان سِرَاجًا چراغی وَهَّاجًا
افروخته و تابان یعنی آفتاب وَاَنْزَلْنَا و فرو
فرستادیم مِنَ الْمُعْصِرَاتِ از ابرهای افشارنده باران
مَاءً ثَجَّاجًا آبی ریزان لِنُخْرِجَ بِهِ تا بیرون آریم
بدان آب حَبًّا وَنَبَاتًا دانه که قوت را شاید چون
چون گندم و جو و رستنی که علف را شاید چون گیاه
و گفته اند بیرون آدم از دریا در و از زمین گیاه و

جَنّٰاتٍ درختان بوستانها اَلْفٰافاً درهم پیچیده
یعنی بسیار بیکدیگر آمیخته اِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز
حکم گذاری یعنی روز رستخیز کٰانَ هست در حکم خدای
مِیقٰاتاً وقتی مقرر برای محاسبه خلایق و مجازات
اعمال ایشان یَوْمَ یُنْفَخُ روزی که دمیده شود
فِی الصُّورِ در صور بنفخه ثانیه فَتَأْتُونَ پس بیایید
شما اَفْوٰاجاً گروه گروه از قبرهای خود بعرصگاه محشر
امام ثعلبی رح آورده که حضرت صلعم را ازین افواج
پرسیدند فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت من
بعضی برصورت بوزنگان و برخی برصورت خوکان
و بعضی نگونساران که ایشانرا بر روی دوزخ
میکشند و بعضی نابینایان و بعضی کران
و گنگان و بعضی میخایند زبانهای خودرا و زبان
ایشان بر سینهای ایشان افتاده باشد و ریم از
دهنهای ایشان سیلان میکند و اهل محشر ازان

در کراهیت باشند و بعضی دست و پا بریده باشند
و بعضی را از دارهای آتشین آویخته باشند
و بعضی را نتنی باشد بدتر از مردار و بعضی را
جبها پوشانیده باشند از قطران چسبیده پوستهای
ایشان اما بوزنگان سخن‌چینان باشند و خوکان
حرام خواران و نگونساران خورندگان ربوا
و کوران جور کنندگان در حکم و گنگان و کران
آنها که بر اعمال خود معجب بودند و زبان خایندگان
علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده است
دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان
و آویختگان از دار غمازان و رعایت کنندگان
سلاطین و آنها که نتن عظیم دارند متابعان شهوات
و باز دارندگان از حق خدایتعالی و پوشندگان بلباس
قطران اهل تکبر و نازش وَفُتِحَتِ السَّمٰاءُ و
شکافته شود آسمان دران روز فَكٰانَتْ پس باشد

از بسیاری شکاف ابوابا درها یعنی جدا شوند درها
از کشتن فرجا کوئی که تمام او در است وسیرت
الجبال وراندہ شوند کوهها در هوا فکانت
سرابا پس باشند مثل سراب یعنی نمایش کود داشته باشند
اما بسبب تفتت اجزا بر حقیقت اجبلیه باقی نمانند
ان جهنم بدرستی که دوزخ کانت باشد مرصادا
گذرگاه خلق یعنی همه را بر او گذر باید کرد یا کمین گاهی
که زبانیه بر وی مترصد ایستاده باشند برای تعذیب
کافران و از ایشان توان گریخت یا موضع که زبانیه
برای رصدی که خزنه دوزخ انتظار کفار میبرند و خزنه
بهشت نگهبانی مؤمنان میکنند تا وقت بر صراط
از تعرض این محروم باشند و این جهنم باشد للطاغین
مر کافران را که از حد در گذشتگانند مآبا بازگشت
یعنی آرام جا و قرارگاه لابثین فیها درنگ
کردگان در آن احقابا روزگاری دراز در مقالم

از نمانها

درختان میوه دار واعنابا و درختان انگور تخصیص
جهة تفضیلست وکواعب و ایشان دختران نار پستان
اترابا همه هم زادان در یک سن در تفسیر زاهدی آورده
که از زنان شانزده ساله باشند و مردان سی ساله و در
اغلب تفاسیر هست که همه اهل بهشت از زنان و مردان
سی و سه ساله خواهند بود وکاسا و مر ایشان را هست
جامها دهاقا پر از شراب یا کاسهای پی در پی
لا یسمعون نمیشنوند متقیان فیها در بهشت
لغوا سخنان بیهوده و باطل ولا کذابا و نه دروغی
گفته اند نه شنوند در خم بهشت سخن عبث و دروغ
بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و
عربده و خلاف و جدال بسیار بود جزاء جزاده
ایشان را جزا دادنی من ربک از پروردگار تو بمقتضای
وعده خود عطاء عطا کرد ایشان را از فضل خویش

عطائی حسابا وافی وکافی یا بسنده یا بر حسب اعمال
ایشان رب السموات والارض آفریدگار آسمانها
و زمینها وما بینهما و آنچه میان ایشانست الرحمن
بزرگ بخشایش لا یملکون مالک نباشند اهل آسمان
و زمین منه از خدای خطابا سخن گفتن را یعنی قادر
نباشند برانکه با وی سخن گویند مگر بدستوری یا برانکه خطاب کنند
با خدای و اعتراض نمایند بر ثواب و عقاب او زیراکه
همه مملوکند و مملوک مالک نتواند بود یوم یقوم الروح
روزی که بایستد روح والملائکة صفا بایستند فرشتگان
صف زدگان و روح ملکیست موکل بر ارواح و در معالم
گفته که مخلوقی از وی بزرگتر نیست و در قیامت وی تنها
صفی باشد و تمامی ملائکه با کثرت عدد و عظمت
جسد صفی دیگر و گویند بزرگی برابر همه بود و در عین المعانی
از ابن مسعود رض روایت کرده که مقام روح آسمان

چهارم

چهارم است و هر روز ده هزار بار تسبیح میگوید و از هر
تسبیح او ملکی مخلوق میگردد و گفته اند روح طایفه اند
بشکل آدمیان و نیز از ایشان صفی باشند و ملائکه و گویند
روح جبرئیل عم که فرشتگان از پس او صف برکشند
لا یتکلمون سخن نگویند در باب شفاعت الا من
اذن مگر کسی که دستوری دهد له الرحمن مر او را خدای که شفاعت
کند یا شفاعت نکند مگر کسی که خدای اذن کند در شفاعت
او وقال و گفته باشد او در دنیا صوابا کلمه توحید یعنی جز
مؤمن را شفاعت نکنند ذلک الیوم الحق آن روز روز راست
بودنی البته خواهد بود فمن شاء اتخذ پس آنکه خواهد
فرا گیرد الی ربه بسوی ثواب پروردگار خود مآبا باز
گشتنی با ایمان و طاعت انا انذرناکم بدرستی که ما
بیم کردیم شما را و بترسانیدیم عذابا قریبا از عذاب نزدیک
که عذاب آخرتست و قرب او بجهت تحقیق اوست

يوم ينظر المرء روزی که بنگرد آدمی ما قدمت يداه
در آنچه پیش فرستاده باشد دو دست او یعنی باز
یا بد کردارهای خود را از خیر و شر و يقول الكافر
و گوید ناگرویده در آن روز يا ليتني ای کاشکی من كنت
ترابا بودمی خاک یعنی هرگز آفریده نشدمی یا امروز خاک
بودمی و مرا زنده نکردندی تا این نامه بمن ندادندی و گفته اند
بعد از حشر وحوش که ایشان را خاک سازند کافران این
تمام تمنا کنند تا از عذاب خلاص یابند و قولی آنست
که مراد از این کافر ابلیس است و او آدم را عیب میکرد
که از خاک آفریده شده و خود را بهتر دانسته که من از
آتش مخلوقم چون در آن روز کرامت آدم و فرزندان
مومن او مشاهده نماید و عذاب و شدت خود را بیند
آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت آدم داشتمی
ای درویش این همه دبدبه و طمطنه که خاکیان راست

محاسب خواهید شد يوم ترجف الراجفة یاد کن آن روز را
بجنبد جنبنده یعنی بلرزند کوهها و زمین از هیبت آن روز
كما قال يوم ترجف الارض والجبال و آن وقت نفخه
اولی بود که همه بلرزند و زندگان همه از هول بمیرند
تتبعها الرادفة از پی در آید آنرا از پس در آینده
یعنی نفخه ثانیه که بدان زنده شوند قلوب يومئذ دلها
در آن روز واجفة ترسان و لرزان بود ابصارها دیدهای
خداوندان دلها خاشعة فرو خوابنده باشند يقولون
میگویند منکران بعث امروز در دنیا که ائنا لمردودون ایا
تا باز گردیده شده کانیم في الحافرة بحالت اولی یعنی
ایا ما را بعد از مرگ همان حیات که داشتیم رد خواهند کرد
ائذا كنا ایا چون کردیم ما عظاما نخرة استخوانهای پوسیده
کهنه و نزدیک بخاک شده ما را مبعوث گردانند قالوا
تلك گفتند از روی استهزا که اگر چنین باشد اذا كرة
آن بازگشتن از آنگاه خاسرة بازگشتی باشد با زیان

نخرة

یعنی اگر ما را رجوعی باشد بحشر پس ما زیانکاران باشیم
چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه میفرماید که دشوار
مگیر پدا امر قیامت فانما هی زجرة واحدة پس
جز این نیست که آن یک فریاد است یعنی یک دمیدن
اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند فاذا هم
پس آنگاه ایشان بالساهرة بر روی زمین سپید هموار
باشند یعنی بزمین محشر آیند بعد از آنکه در زمین بوده باشند
و گفته اند ساهره نام زمینی است که نزدیک بیت
المقدس در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود خدا ایشان
را گشاده کرد اند چندانکه خواهد و گویند که زمین ساهره را فرماید
خدا تعالی از نقره خام بیافریند و طول و عرض او چهل برابر
زمین دنیا بود هل اتیک آیا نیامد بتو یعنی آمد حدیث
موسی سخن موسی کلیم تا تسلی دهی دل خود را بر تکذیب
و خبر فرمائی از وعده مومنان و وعید کافران اذ ناداه
یاد کن

یاد کن چون بخواند موسی را ربه پروردگار او بالواد
المقدس طوی بوادی پاکیزه یعنی طوی نام وادیست
یا بمعنی مرتین یعنی دو بار پاکیزه شده یا دو بار ندا کرده شده
که اذهب برو برسالت الی فرعون بسوی فرعون
انه طغی بدرستی که او از حد در گذشته است از تکبر
فقل پس بگو مر او را که ای طاغی هل لک هیچ هست
مر ترا میلی و رغبتی الی ان تزکی بسوی آنکه پاک شوی
از کفر و عصیان واهدیک و هیچ میخواهی که راه نمایم ترا
الی ربک بشناخت پروردگار تو فتخشی پس بترسی از
عذاب و عقاب او و حذر نمائی از سرکشی و نافرمانی موسی عم
بحکم خدا نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد او معجزه طلبید
فاریه پس بنمود موسی عم الآیة الکبری معجزه بزرگتر که قلب
عصا بود بحیه فکذب پس تکذیب کرد فرعون موسی را
وعصی و عاصی شد بخدا یعنی دید که عصا اژدها شد گفت
گفت این از نزد خدا نیست بلکه سحر موسی است ثم ادبر

پس پشت بر موسی کرد یعنی روی بکردانید یسعی می شتافت
بابطال امر او و گفته اند بترسید از اژدها و پشت کردانید
و می شتافت در کریختن فحشر پس جمع کرد قوم خود را
فنادی پس ندا کرد مر ایشانرا بنفس خود فقال انا ربکم
الاعلی پس گفت منم پروردگار بزرگتر شما یعنی اصنام که بصورت
منند همه خدایانند و من از همه بزرگترم امام قشیری قدس سره
در لطایف آورده که ابلیس این سخن شنید گفت مرا
طاقت این کلام نیست من دعوی انا خیر منه کردم بر آدم
این همه بلا بمن رسید او که چنین لاف میزند تا کار او بکجا رسد
فاخذه الله پس گرفت اورا خدای نکال الاخرة
عقوبت آخرت است که سوختن است و الاولی و بعذاب دنیا
که غرق شدن است یا بنکال دو کلمه اورا مواخذه ساخت
کلمه اول این سخن و کلمه آخر گفت ما علمت لکم من اله غیری
و میان دو کلمه چهل سال بود شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره
فرمود که وقتی مرا حال گرم شده بزیارت منصور رفتم

چون مراقبه کردم روح اورا در مقام عالی یافتم از
علیین مناجات کردم که خدایا هر یک دعوی کردند و
روح حسین در علیین است و از آن در سجین سبب من
ندا رسید که فرعون بخود بینی در افتاده همه خود را دید و ما را
گم کرد و حسین همه ما را دید و خود را گم کرد پس میان دعوی شان
فرق بسیار است و فی المثنوی المعنوی نظم گفت فرعون انا الحق
گشت پست ❊ گفت منصوری انا الحق و پس برست ❊
این انا را رحمة الله ای محب ❊ و آن انا را رحمة الله در عقب ❊
زانکه او سنگ سیه بود این عقیق ❊ آن عدوی نور بود این عشیق
آن انا هو بود در سر ای فضول نه روی اتحاد و از حلول
ان فی ذلک لعبرة بدرستی که در گرفتن فرعون هم آیینه
پند نیست و اعتباری لمن یخشی مر کسی را که از
نشان او آن باشد که بترسید تا از فرمانی مجتنب شده
سر بر خط امر نهد ء انتم آیا شما ای منکران بعث
اشد سخت تر و دشوارترید خلقا از روی آفرینش ❊❊❊

[illegible] کفت فرعون انا ربکم [illegible] و منصور انا الحق [illegible]

ام السماء یا آسمانها با آن عظمت که می بینید بناها
بنا کرد آنرا برزبر سر شما رفع برداشت سمکها
سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین بلندی ساخت
فسویها پس آنرا راست کردی فتور و قصور و اغطش
و تاریک گردانید شب آنرا و اخرج ضحیها و بیرون
آورد روز آنرا اضافت در روز و آسمان جهت آنست که
حدوث آنرا سبب گردش اوست امام زاهد رح فرموده
که روز و شب دنیا با آسمان پیدا گردد سبب آفرینش
آفتاب و ماه برو والارض و زمین را بعد ذلک
پس از آفرینش آسمان دحیها بگسترد و مبسوط
گردانید جمهور علما برانند که آفرینش از خلق آسمانست
و گستردن آن بعد از آن و اخرج منها و بیرون آورد
از زمین گسترده ماءها آب او را بتفجیر ینابیع و عیون
و مرعیها و بیرون آورد گیاه زارها و چراگاههای او را
والجبال ارسیها و کوهها پایدار و محکم ساخت و در

زمین و اثبات کوهها و انفجار آبها و ظهور چراگاهها
آبها و ظهور متاعا لکم و ازبرای برخوردار یست
که شما و لانعامکم و مر چهارپایان شمارا فاذا جاءت
الطامة الکبری پس چون بیاید بلیه بزرگتر و با هول تر
که از همه بلاهای رستخیز سخت تر باشد و آن ساعتیست
که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را
بهشت رسانند جواب اذا محذوف است تقدیرش
آنکه واقع شود آنچه واقع شود یوم یتذکر الانسان
روزی که یاد آرد انسان ما سعی اگرچه سعی
کرده باشد در عمل او یعنی همه را نوشته بدست او دهند
تا بخواند و برزت الجحیم و ظاهر گردانید دوزخ
لمن یری مر کسی را که ببیند یعنی آشکارا بر
وجهی که هر که اهل رویت باشد ببیند فاما من طغی
پس هر که از عهد برده باشد و نکر دیده و آثر الحیوة الدنیا

چراگاهها

وبرگزید زندگانی دنیا را از سلوک سبیل آخرت فراموش کرده
وکار او را ساخته فان الجحیم هي الماوی آن
جای آرام اوست واما من خاف واما هرکه ترسیده
باشد مقام ربه از ایستادن مقام خود نزد پروردگار خود
یعنی در موقف عتاب وعرض ونهی النفس
ونهی کرده باشد وباز داشته نفس خود را عن الهوی
از آرزوی او یعنی از متمناهای حرام وناشایست فان الجنة
پس بدرستی که بهشت هي الماوی آن آرام
جای اوست در فصول آورده اند که این آیه در
شان کسی است که قصد معصیت کند در خلوت وبران
قادر بود وخلاف نفس نموده از خدا ترسد وازان
عمل درست باز دارد نظم گر نفس نفس بفرمان تست
هرکه خلاف نفس زد برست یسئلونک می پرسند
ترا ای محمد عن الساعة از روی رستخیز میگویند ایان

مرسیها

مرسیها کی باشد اقامت آن ودر چه زمان باید
فیم انت در چه چیزی تو من ذکریها از یاد کردن
آن عایشه صدیقه رضی الله عنها فرموده که حضرت رسالت
صلعم میخواست که وقت آن از خدای پرسد حق سبحانه تعالی
آیه فرستاد فرمود که تو از دانستن قیامت بر چیزی علم آن
حق تو نیست زنهار تا نپرسی الی ربک بسوی پروردگار
تست منتهاها منتهای قیامت یعنی کسی را خبر نده
چه اطلاع بدان خاصه حضرت اوست انما انت جز
نیستی تو منذر بیم کننده من یخشیها هر که را که بترسد
از قیامت کانهم گویا کفار مکه یوم یرونها روزی که
ببینند قیامت را که از آمدن آن حی پرسند لم یلبثوا
درنگ نکردند در دنیا الا عشیة مگر شبانگاهی او ضحیها یا
چاشت آن روز که عشیه آن مذکور شد یعنی از هول
آن روز مدت زندگانی خود را فراموش کنند وچنان پندارند

که نبوده اند در دنیا مگر چاشتگاهی یا شبانگاهی

سورة عبس مكية وهي اثنان واربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که عبد الله ابن مکتوم رض بمجلس پیغمبر صلعم
آمد آنحضرت بدعوت صناديد قريش مشغول بود ابن مكتوم
جهت عمی که داشت آن حال را ندانست که بنزد پیغمبر علیه الصلوة
والسلام نشسته است وبا او سخن میگوید آمد وسخن بر حضرت
رسالت صلعم قطع کرده آنحضرت از کلام ملول شد روی
مبارک ترش کرد وازو اعراض نمود جبرئیل عم آیة آورد
عبس ترش کرد روی خود را وتولى وروی بگردانید ان جاءه
الاعمى بانکه بسوی تو آمد آن نابینا یعنی عبد الله بن مکتوم
وذکر اعمی اشعارست بعذر او در قطع کلام بر سید انام
علیه الصلوة والسلام وما يدريك وچه چیز دانا گردانید
ترا لعله شاید که این ابن مکتوم يزكى پاک شود

از آثام فتنفعه الذكرى پس سود دارد او را پند دادن تو
اما من استغنى اما آنکس تو نگری دارد یعنی بی نیازی میکند
از ایمان فانت پس تو له برای او تصدى
روی می آری یعنی بروی اقبال میکنی از بهر حرص بر ایمان
وما عليك وچه چیز بر تو وزر ووبالی الا يزكى در آنکه
آن مستغنی پاک نشود باسلام چه بر تو بلاغ است وبس
واما من جاءك واما آنکه می آید بسوی تو يسعى می شتابد
در سعی طلب تعلیم یعنی ابن مکتوم وهو يخشى واو
می ترسد از خدای یا از ازار کفار بسبب آمدن نزد تو
فانت عنه پس تو ازو تلهى مشغول می شوی
منقولست که جبرئیل عم این آیة میخواند بشره مبارک
آنحضرة متغیر میشد در لباب آورده که یکساعت نرگس
آنحضرة سرو جویبار رسالت صلعم بی آب وتاب شد
همتا به که میرفت وراه بمیدید ونزدیک بود که روی

مبارکش دیوار مکه مشرف سازد امام زاهد رح فرموده که
سید عالم صلعم از عقب عبد الله رفت و او را باز گردانیده
بمسجد باز آورد و ردای خود بگسترانیده و بر آن نشاند
و بعد از آن هر گاه که ویرا دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا
بمن عاتبنی فیه ربی و دو بار او را در مدینه خلیفه کرد وقتی که
بغزو میرفت و بباید دانست که اینصورة از حضرت رسالت پناه
خطا نبود چه وی بحکم اجتهاد اینعمل بجای آورد و کراهت
او از سوی ادب از ام مکتوم بود که سخن بروی قطع کرد
کلا انها حقا که این آیات قرانی تذکرة پند نیست
مر خلق را فمن شاء ذکره پس هر که خواهد یاد کند آنرا
و بدان متعظ گردد و آن آنها ثبت کرده شده است
فی صحف در صحیفها مکرمة گرامی کرده شده نزد خدا
مرفوعة برداشته و بلند مطهرة پاکیزه از همه عیبها
بایدی سفرة در دست نویسندگان فرشتگان که الواح محفوظ

انتساخ

انتساخ کردند کرام بررة بزرگان نزدیک خدای پاکیزگان و
مهربانان بر مومنان که استغفار میکنند مر ایشانرا
نیکان قتل الانسان لعنت کرده باد انسانرا یعنی کافر و
قول بعضی آنست که مراد عتبه بن ابی لهب است
که اول داماد پیغمبر صلعم بود و با دخترا آنحضرت را طلاق داد
و گفت کفرت برب النجم اذا هوی و حضرت نبی
رسالت پناه صلعم او را نفرین کرد اللهم سلط علیه کلبا
من کلابک و اندک وقتی نگذشت که شیر سر او را بر کند
و درین باب حسان بن ثابت قصیده دارد القصه
حق سبحانه او را لعنت کرده میگوید ما اکفره چه کافر
ترین خلق است هیچ نمی اندیشد که خدا ایشرا من ای شیء
از چه چیز خلقه آفرید ویرا من نطفة خلقه بیافرید او را فقدره پس اندازه
او پدید کرد پدید کرد از اعضا و اشکال و اعیان و هیأت
در بطن مادر ثم السبیل یسره پس راه بیرون آمدن

آسمان گردانید او را تا متولد شد یا نشو نما یافت تا برسید
باجل ثم اماته پس بمیرانید او را بوقت انتهای عمر او
فاقبره پس بخاک در آورد او را تا همچو مردار
که بر سر راهها بیفکنند ثم اذا شاء پس چون
خواهد خدای انشره برانگیزاند در وقت نشور باز بسته
بمشیت اوست کلا لما یقض حقا که نگذارد انسان
ادا آنکه د ما امره آنچه خدا تعالی فرمود او را یعنی
کافر بعهد میثاق وفا ننمود و امر ایمان و طاعت را
گردن ننهاد و گفته اند که مراد همه آدمیان و هرگز
هیچ آدمی از عهده ادای حقوق و امر الهی کما ینبغی
بیرون نیامده و نتواند آمد نظم بنده همان به که
ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد ورنه سزاوار
خداوندیش کس نتواند که بجا آورد فلینظر الانسان
پس باید که نظر کند انسان الی طعامه بخوردنی خود
دیگر

و بچشم عبرت ببیند و تدبر کرد بچه وجه احداث انا
صببنا الماء یا نکه ما ریختیم آب را از ابر صبا
ریختنی ثم شققنا الارض پس بشکافتیم زمین را
شقا شکافتنی فانبتنا پس بر رویانیدیم فیها
در زمین حبا دانه که قوت توان کرد چون حنطه
و شعیر و امثال آن و عنبا و تاک انگور و قضبا و سبست
و زیتونا و درخت زیتون و نخلا و خرمابنان و حدائق غلبا
و باغها دیوار بست یعنی اشجار آن متکاثف و بسیار و
فاکهة و میوههای تر و ابا و میوههای خشک یا چراگاه
این همه متاعا لکم برای برخورداری
شما و لانعامکم و برای تمتع چهارپایان فاذا جاءت الصاخة
پس چون بیاید آواز کرکننده یعنی هرکه بشنود کر گردد
مراد نفخه ثانیه جواب اذا آنکه به اهوال و شداید بسیار
یوم یفر المرء روزی که بگریزد مرد من اخیه از برادر خود

با وجود مناسب و مهربانی وَأُمِّهِ و از مادر خود با وجود
کثرت حقوق که او راست وَأَبِيهِ و از پدر خود
با وفور شفقت و عاطفت که از وی دیده وَصَاحِبَتِهِ
و از زن خود با آنکه مونس روزگار بود وَبَنِيهِ و از
خود با خیال استظهار بدیشان لِكُلِّ امْرِئٍ مر
هر مردی را مِنْهُمْ از اهل قیامت يَوْمَئِذٍ از روز شَأْنٌ
يُغْنِيهِ کاریست که مشغول دارد او را از مهم دیگران و در
فرید الدین باب مشغولی قیامت شیخ عطار قدس سره حکایتی منظوم مست نظم

کشتی آورد در دریا شکست :: تخته زان جمله بر بالا نشست
گربه و موسی بر آن تخته بماند :: کارشان بی‌کدگر بر تخته ماند
نی ز گربه موش را روی گریز :: نی بموش آن گربه را چنگال تیز
هر دو شان از هول دریای عجب :: در تحیر باز مانده خشک لب
در قیامت نیز این غوغا بود :: یعنی آنجا بی تو پی با بود

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ و رویها در آن روز مُسْفِرَةٌ تابان و درخشان
از نور

از نور ایمان ضَاحِكَةٌ خندان مُسْتَبْشِرَةٌ فرحناک
و شادان بسبب نجات از نیران و وصول بروضه جنان
وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ و رویها باشند آن روز عَلَيْهَا غَبَرَةٌ
بر آن غبار و تیرگی از کفر و فساد و خیرگی تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ
فرا گیرد آن تاریکی و سیاهی أُولَئِكَ آن گروه که ایشان
سیاه و گرفته و گرد آلوده آرند هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ
ایشان ناگرویدگانند و تبه کاران و دروغگویان اند

سورة التكوير مكية وهي اثنا واربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

ابن عمر رضی الله عنهما از رسول صلعم نقل کرد که هر که دوست
دارد که بنگرد در روز قیامت یعنی چون معاینه بیند
احوال آن روز را پس باید که بخواند إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ
چون آفتاب در هم پیچیده شود یعنی انبساط نور
او از بساط آفاق زایل کرده مراد آنست که بی نور شود

وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و آنگاه که ستارگان تیره شوند وَ
إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ و آنگاه که کوهها از اماکن خود
منقطع شوند و رونده شوند چون ابر در هوا وَإِذَا
الْعِشَارُ عُطِّلَتْ و چون ناقهای ده ماه که از حمل ایشان گذشته
و بزادن نزدیک شده و آن نفیس ترین مال عرب است
فرو گذاشته شود یعنی کسی بر دوای رعی و مراعات
او نباشد وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ و آنگاه که جانوران وحشی
جمع کرده شوند و بیکدیگر مختلط شده متعادیان از مجال
اضرار بیکدیگر نباشند وَإِذَا الْبِحَارُ و آنگاه که دریاها را
سُجِّرَتْ آمیخته گردانند بعضی با بعضی تا همه یک دریا شود
خشک سازند یا گرم کنند و بیفشانند و در فتوحات
مذکور است که عبد الله بن عمر رضی الله عنه هرگاه که دریا را بدید
گفتی یا بحر متی تعود نارا وَإِذَا النُّفُوسُ و آنگاه که نفسها را
زُوِّجَتْ جفت گردانند یعنی هر کسی را با مثل او
جفت

جفت کنند یعنی رفیق سازند چنانچه صالح را با صالح
و طالح را با طالح یا نفوس مومنانرا با حور العین جفت کنند
و کافرانرا با شیاطین یا ارواح را با ابدان وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ
سُئِلَتْ و آنگاه که دختران زنده در خاک کرده
پرسیده شود یعنی از کار وی قتله را سوال کنند بِأَيِّ
ذَنْبٍ قُتِلَتْ بکدام گناه کشته شده است عادت اکثر
عرب آن بود که دختر را از خوف درویشی تا
از جهت لحوق عار بدیشان زنده دفن کردند حق سبحانه
فرمود که از قتله او سوال کنند و تولی آنکه از وی پرسند
که چرا کشته شدی و فایده این سوال آنکه جواب دهد
که مرا بی جرم کشته اند قاتل وی مخذول گردد وَإِذَا الصُّحُفُ
نُشِرَتْ و آنگاه که نامهای اعمال که بوقت مرگ
بندگان طی کرده باشند باز گشاده شود وَإِذَا السَّمَاءُ
و آنگاه آسمان كُشِطَتْ پراکنده شود و درهم پیچیده

وَإِذَا الْجَحِيمُ و آنگاه که دوزخ سُعِّرَتْ افروخته گردد
یعنی بغضب خدای تافته شود و بیشتر از بیشتر
وَإِذَا الْجَنَّةُ و آنگاه که بهشت أُزْلِفَتْ نزدیک
گردانیده شود دوست آن خدای عَلِمَتْ نَفْسٌ
بداند نفسی مَا أَحْضَرَتْ آنچه حاضر ساخته باشد از
اعمال و خیر و شر تا آدمی ازین دوازده حال که مذکور شد
شش بر زمین دنیا و شش بر زمین محشر تا مشاهده
نکند نداند که چه کرده است و آنگاه بداند بیند که
با هر چیزی کرامتی و عطاییست و با هر شری ملامتی
و عتابی بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم
و بر بدی اندوه کشد که چرا مباشر آن شدم و آن
حسرت اندوه هیچ فایده ندهد نظم توامروز فرصت
غنیمت شمار ٭ که فردا ندامت نیاید بکار ٭ بگوش ای
توانا که فرمان بری ٭ که در ناتوانی بسی غم خوری ٭
فلا

فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند میخورم بِالْخُنَّسِ بستارگان پنهان
شونده در روز الْجَوَارِ روندگان در شب
الْكُنَّسِ پنهان شوندگان در شعاع آفتاب در کشف الاسرار
آورده که مراد خمسه متحیره اند زحل و مریخ و مشتری و زهره
و عطارد و خنوس ایشان رجوع است و کنوس ایشان
استقامت و گفته اند خنس گاه کوهیست و کنس آهو
وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ و سوگند بشب آنگاه پیش آید و هوا
تاریک گرداند تا باز پس رود و ظلمت زایل شود و این کلمه از
اضداد است وَالصُّبْحِ و سوگند بصبح إِذَا تَنَفَّسَ آنگاه
که دم زند یعنی طلوع کند و تنفس او مبداء طلوع اوست
جواب قسم چیست إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ
هر آیینه خواندن فرستاده ایست كَرِيمٍ بزرگوار نزد خدای
یعنی جبرئیل علیه السلام و در تبیان آورده است که مراد محمد است
صلعم و بقول اول ذِي قُوَّةٍ صفت جبرئیل علیه السلام

یعنی او خداوند قوة بود در قلع مؤتفکات و صیحه ثمود و
عند ذی العرش نزدیک خداوند عرش مکین با جاه
و منزلت مطاع فرمان برده شده در میان ملائکه یعنی
هرچه گوید ملائکه فرمان او برند ثم امین در آسمانها امانت
در وحی گذاری و اگر رسول کریم محمد باشد صلعم پس او
صاحب قوة است در طاعت و نزد خداوند قدر و
مکانة است و مطاع یعنی مستجاب الدعوت است و امین
بر اسرار غیب وما صاحبکم و نیست صاحب شما یعنی
محمد صلعم بمجنون دیوانه چنانچه گمان می برید ولقد
راه و بدید رستی که دید جبرئیل عم را بر صورت اصلی او بالافق
المبین بافق روشن یعنی مطلع آفتاب وما هو
و نیست پیغمبر علی الغیب بر خبرهای غیب و پوشیده و آنچه
بوحی بدو رسید بضنین بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما
بپوشد وما هو و نیست قرآن بقول شیطان سخن دیو
رجیم

رجیم رانده بشهب فاین تذهبون پس کجا میروید
بدین سخن راستی و درستی چرا از وی اعراض میکنید ان هو
نیست قرآن الا ذکر مگر پندی للعالمین مر عالمیان را
یا نیست محمد صلعم مگر شرف اهل عالم لمن شاء بدست
از عالمیان یعنی قرآن موعظه است هر کسی را که خواهد
منکم از شما ان یستقیم آنکه مستقیم شود در راه خدا
و پیروی حق کند و در اسباب نزول آورده که ابوجهل چون
این آیة شنید گفت چون این کار ما راست و وابسته بخواهش
ماست اگر خواهیم مستقیم شویم و اگر نخواهیم نشویم آیت آمد
وما تشاؤن و نخواهید شما استقامت و هدایت را الا
ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای رب العالمین
پروردگار عالمیان و مشیت شما را هیچ اثر نیست شیخ ابوبکر
واسطی قدس سره فرموده که حق سبحانه ترا در همه وصفها
عاجز ساخته است نخواهی مگر بمشیت او و نکنی بقوت

و فرمان بری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او
پس تو چه فضل داری و بکدام فعل می نازی و حال آنکه
هیچ نیست نظم ز سر تا پا همه پیچم در پیچ
چه سر تا همه هیچم در هیچ

سورة الانفطار مکیة وهی تسع وعشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا السماء انفطرت آنگاه که آسمان شکافته شود
و اذا الکواکب انتثرت و آنگاه که کواکب
فرو ریزد در تبیان آورده که کواکب بر مثال قنادیل
معلقه از پیش طاق فلک بسلاسل بدست ملایکه اند
چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد
و کواکب بر زمین ریزند و اذا البحار و آنگاه دریاها فجرت
روان کرده شود یعنی از بعضی راه در بعضی گشایند
و همه یک دریا گردد و اذا القبور و آنگاه که گورها بعثرت

زیر و زبر کرده یعنی خاکها بشورانند تا مدفونات وی
وی از اموات و غیر آن ظاهر گردد و مردگان زنده شوند
علمت نفس بداند هر نفسی ما قدمت آنچه از پیش
فرستاده از عمل خیر یا معاصی و اخرت و آنچه
باز پس گذاشته از ترک عمل یا توبه و گفته اند هر تنی که
چه کرده است یا اول عمر و آخر آنکه خطاب رسد بکافر....
یا ایها الانسان ای آدمی ما غرک چه چیز ترا بفریفت
تا کافر شدی بربک الکریم بخداوند بزرگ خود و گفته اند
فریبنده او دشمنی مسلط بوده یعنی شیطان یا جهل او
یا متابعت هوا یا محبت دنیا آورده اند که نزول آیة
در شان ابوالاسد بن است که حضرت رسالت را صلعم
بیازرد و عقوبتی بدو نرسید اینجا میگوید که چه چیز ترا
غره گردانید تا از عذاب خدای تعالی ایمن شدی و او
با مهال الهی مغرور شده بود جمعی از علما برانند که این خطاب عام است

مراد آدمیان را معنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت
تا عاصی شدی در خدای و دلیر گشتی در نافرمانی شیخ
منصور رحمة الله علیه فرموده که اگر خدای تو از من
سوال کند گویم غرّنی کرمک و در معالم التنزیل گوید
که اهل اشارت میگویند ایراد اسم کریم درین محل از
همه اسمای کبریا بجهت تلقین است بنده را تا گوید
بنده که فریفته شدم بکریمی تو نظم چو تو داده مژده
لا تقنطوا ای من چرا نرهم ز عصیان و عتو چو تو
مرا شکسته را سازی درست پس خطا ها بر امید عفو تست
الذی خلقک آن خداوندی که بیافرید ترا هیچ نبودی
فسوّیک پس راست کرد اعضا و اجزای ترا فعدلک
پس بگردانید ترا از خلقت غیر تو جدا و ممیز ساخت
بخلقتی که مفارقت خلقت ایشانست فی ای صورة
در هر صورتی که خواست ما شاء رکّبک ترکیب

کرد ترا

کرد ترا و در هم بست کلا نیست چنانچه گمان
می برید که قیامت باشد بل تکذبون بلکه شما
تکذیب میکنید بالدین بروز جزا از روی عناد و
ان علیکم و بدرستی که بر شما یعنی برکردار شما لحافظین
هر آینه نگاهبانند ملائکه کراما بزرگان نزد خدای
عز و جل کاتبین نویسندگان روزنامه افعال و اقوال شما
یعلمون میدانند ما تفعلون آنچه میکنید از
نیک و بد از نیکی و بدی ان الابرار بدرستی که نیکوکاران و فرمانبرداران
لفی نعیم در بهشت اند و ان الفجار و بدرستی که
فجار یعنی دروغ گویان و منکران حشر لفی جحیم هر آینه
در دوزخ اند یصلونها در آیند بدوزخ یوم الدین
روز حساب یعنی قیامت وما هم و نباشند فجار
عنها از دوزخ بغائبین گم شدگان یعنی جا دیده ان
باشند و بیرون نیایند وما ادریک و چه چیز دانا گردانید ترا

یعنی چه دانی تو که ما یوم الدین که چیست روز شمار
مبالغه جهت شان آنروز است یعنی کنه اورا
هرکس درنیابد ثم ما ادریک پس تو چه دانی ما
یوم الدین که چیست روز شمار مبالغه جهت تعظیم
شان که آنروز است یعنی کنه اورا هرکس درنیابد
یوم لا تملک روزی که مالک نشود نفس هیچ
نفسی لنفس برای هیچ نفسی شیئا چیزی را از برای
منفعت یعنی هیچکس نتواند که بقوت و قدرت خود
نفعی بکسی رساند والامر و حکم فرمان یومئذ لله آنروز
مر خدایراست شفاعت دهد آنرا که خواهد در حق آنکه خواهد

سورة التطفیف مکیة وهی ست و ثلثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن و خیانتی عظیم
داشتند چون حضرت رسالت صلعم از مکه هجرت نموده
متوجه

متوجه مدینه شده در اثنای طریق این سوره نازل گشت
ویل للمطففین وای مر کاهندگان در کیل و وزن
وگویند مردی در مدینه بود که اورا جهینه گفتندی دو
صاع داشت یکی که بزرگ بود بجز بیدی و یکی که خورد
تر بود بفروختی حق سبحانه در شان او آیت فرستاد
الذین آنانکه اذا اکتالوا چون می ستانند بپیمانه علی
الناس بر مردمان برای خود یستوفون تمام می
ستانند به پیمانه و اذا کالوهم و چون می پیمایند برای
ایشان او وزنوهم یخسرون یا می سنجند حقوق ایشانرا
...... می کاهند و زیان می رسانند در فضول
سبعین آورده هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا اورا
بقعر دوزخ در آورده میان دو کوه آتشین بنشانند و گویند
کیلها و وزنها را اوراهی سنجد و می سوزد نظم تو کم دهی
و بیش ستانی بگاه وزن روزی شود که از کم و بیش جز لعنت

الا یظن ایا نمیدانند و یقین ندارند اولئک آن گروه
بیش ستانان و کم فروشان انهم آنهارا که باشند ایشان
مبعوثون برانگیختگانند لیوم عظیم مر روز بزرگ را
یوم یقوم الناس روزی که بپای ایستند مردمان لرب العالمین
...... مر حکم فرید کار عالمیان را یعنی از پای
ننشینند تا فرمان برسد و آن مقام هیبت که اگر اهل عرصات
سیصد سال ایستاده باشند و کسی را زهره سخن نباشد تا حضرت
رسالت صلعم شفاعت کند و خلق را از مقام هیبت بموقف
محاسبه آرند و این شفاعت کبری باشد کلا ان کتاب
الفجار حقا که نامه اعمال کافران لفی سجین در سجین
بود و آن صخره ایست مجوف بر زبر دوزخ پوشیده جان
کافران و نامه اعمال ایشان دران بود از کعب الاحبار رض
مرویست که کتاب فاجران باسمان برند از قبول آن ابا کنند
بزمین باز ارند قبول ننمایند بزیر هفتم زمین برند در سجین که

موضع

موضع ابلیس و لشکر اوست بنهند و ما ادریک ما سجین
و چه دانی که چیست سجین یعنی جایی با هول و هیبت و کتاب
فجار کتاب مرقوم کتابیست نوشته شده و علامت کرده
بعلامتی که هر که ببیند داند که دران خیر نیست ویل کلمه ایست
جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب و شدت و محنت
یومئذ للمکذبین آن روز مکذبان راست الذین یکذبون
آنانکه تکذیب کرده اند بیوم الدین امروز جزا را باور
نداشته اند و ما یکذب به و تکذیب نکند بآن روز
آیه الا کل معتد مگر هر ستمکاری از حد درگذشته اثیم
بزه کاری و بی باکی اذا تتلی چون خوانده شود علیه
آیاتنا بروی آیات کلام ما قال گوید از فرط جهل
و اعراض از حق کراهی اساطیر الاولین
افسانهای پیشینیانست کلا نه آنچنانست که
میگویند بل ران بلکه غشاوه غرور و غفلت بنشانیده

علی قلوبهم بر دلهای ایشان زنگار نهاده ما کانوا یکسبون
آنچه بودید که میکردند از آثام و معاصی یعنی بشآمت
بشامت سیآت دلهای ایشان زنگار خورده و بیحال
شده و در خبر آمده است که هرگاه که بنده گناهی کند
نقطه سیاهی در دل او پدید آید تا بجایی رسید که همه
دل او سیاه گردد کلا انهم حقا که ایشان عن ربهم
یومئذ از خداوند خود آن روز لمحجوبون محجوب اند از
رحمت واضح آنست که از دیدار آفریدگار خود در آن روز
در پرده شدگان باشند یعنی از آن ممنوع و مهجور و محروم و
محجوب شوند از امام مالک رح معنی این آیه پرسیدند فرمود
که حق سبحانه محجوب سازد اعدای خود را تا دیدار وی نبینند
و تجلی کند بر اولیاء خود تا بلقای وی برسند امام شافعی رح
فرمود که المحجوبون در شان کفار وارد شده دلالت میکند
بر آنکه مومنان را دولت دیدار خواهد بود و دوستان
محجوب

محجوب نخواهند شد که آنگاه میان دوست و دشمن فرق نماند نظم
کوی بهشت میهمانیست بی دیدن میزبان چه باشد
چون دشمن و دوست را جایست پس فرق درین میان چه باشد
ثم انهم پس بدرستی که تکذیب کنندگان لصالوا
الجحیم در آیند کانند بدوزخ ثم یقال پس گفته شوند
یعنی ایشان را گویند هذا الذی کنتم به این عذاب است
که بودید شما تکذبون تکذیب میکردند کلا ان کتاب
الابرار حقا که بدرستی که کتاب اعمال نیکوکاران لفی
علیین باشد در علیین بر آسمان هفتم در زیر عرش و گویند
آن قایمه یمنی بود از عرش و گفته اند سدرة المنتهی است و
ما ادریک ما علیون چه چیز دانا ساخت ترا که بدانی
که چه چیز است علیون یعنی محلیست بلند یا مکانت و کتاب
ابرار کتاب مرقوم کتابیست مسطور و موسوم بعلامت الهی
که هر که در وی مشاهده کند داند که در وی همه خیر است یشهده

المقربون حاضر میشوند آن کتاب ابرار را ملائکه مقرب که
ساکنان علیین اند یعنی باستقبال آن میروند در نگاه میدارند
و روز قیامت بدان گواهی خواهند داد ان الابرار
بدرستی که نیکان و پاکان لفی نعیم در بهشت اند علی
الارائک بر تختهای بلند آراسته ینظرون می نگرند بچیزها که
ازان شادمان و فرحناک میگردند تا بکفر میکنند در دوزخ
و عذاب ایشان مشاهده مینمایند تعرف بشناسی تو ای
نگرنده فی وجوههم در رویهای ایشان نضرة النعیم
تازگی نعمتهای بهشت و طراوت لذتهای ان یسقون
آشامیده میشوند یعنی بدیشان آشامانند من رحیق از
شراب خالص سفید خوشبوی مختوم مهر کرده آینه او ختامه
مهر او بجای گل مسك مشک است و گفته اند ختم آشامیدن
او برایحه مشک است و مهر جهت آن کنند تا دست
کسی بدان نرسد و ابرار خود مهر آن بردارند وفی ذلك

ودرین

و درین شراب فلیتنافس المتنافسون پس باید که
رغبت کنندگان یعنی عمل بجای بیارند که سبب استحقاق
شراب آن گردند و مزاجه و آمیختگی رحیق من تسنیم
ازان آب چشمهٔ تسنیم است و در تبیان از ابن عباس رض
نقل کرده که تسنیم اسم آبی است که از تحت العرش بهشت
میریزد و آن اشرف اشربه بهشت است عینا یشرب
یعنی چشمهٔ که می آشامند بها المقربون ازان چشمه نزدیک
شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن می نوشند
و ممزوج با برار میدهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان
مشغول بماسوی نشده اند یعنی محبت حق را بمحبت غیر
نیامیخته شراب ایشان آمیخته باشد شراب ایشان
ممزوج باید نظم ما شراب عیش هیچ اهیم با دردی غم
صاف نوشان دیگرند و دردنوشان دیگرند در
بحر الحقایق آورده که رحیق اشارتست بشراب خالص

کدورات

از خمار کونین وا دانی مخمور وی قلوب اولیاست

و اصفیا که ختام او مشک محبت است و تسنیم اعلای مراتب

محبت است یعنی محبت ذاتیه و مقربان فنا فی الله و بقا بالله اند

و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست

ساقی رضا جرعه ازین شراب ناب نچشد بویی از اسرار این

سخنان بمشام جان وی نرسد نظم سرمایه ذوق

دو جهان مستی عشق است آنها که ازین می نچشیدند چه دانند

آورده اند که صنادید قریش هر گاه که فقراء صحابه را چون

عمار و خباب و بلال و صهیب رضی الله عنهم و امثال ایشانرا

بدیدندی با ایشان سخریه و استهزا کردندی آیة آمد ان

الذین اجرموا بدرستی که آنانکه شرک آوردند من الذین

آمنوا هستند آنانکه گرویده اند یضحکون میخندند و اذا

مروا بهم و چون بگذرند بمومنان یتغامزون

غمزه میکنند بچشمها یعنی اشارتها مینمایند بجهت استهزا

در

و در کشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه

با نفری از مسلمان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند

و بچشم و ابرو اشارتها کرده طریق استهزا پیش آوردند و

نزد یاران خود رفته گفتند راس ما و رئیس ما اصلع بود امروز

یعنی علی کرم الله وجهه و بدین سخن بسیار بخندیدند و هنوز

مرتضی علی کرم الله وجهه بمسجد پیغمبر صلعم نرسیده بود که این

آیتها فرود آمد که مجرمان و منافقان بر مومنان میخندند

و بچشم و ابرو غمزه میکنند و اذا انقلبوا و چون باز میگردند

الی اهلهم انقلبوا فکهین بکسان خود

خرم و شادمان بدانچه میکردند و اذا راوهم و چون بینند

کافران و منافقان مر مومنان را قالوا میگویند با یکدیگر

ان هولاء بدرستی که ازین گروه که متابعان محمد صلعم

لضالون هر آینه گمراهانند و ما ارسلوا و حال آنکه

نه فرستاده شده اند اهل کفر و نفاق علیهم بر مومنان

حافظین نگاهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت

ایشان فالیوم الذین آمنوا پس روز قیامت آنانکه
گرویده اند من الکفار از حال کافران یضحکون
میخندند علی الارائک بر تختهای آراسته نشسته بجواهر
ینظرون می نگرند بدیشان که در دوزخ بچه نوع
معذب اند و در سلاسل و اغلال چگونه مقید اند
دیدها آنها را آمده که دری از بهشت بگشایند دوزخیان را
گویند بیائید به بهشت روان شوند چون بدان در رسند
خزنه فی الحال در بروی ایشان در بندند و ایشان مهموم
و مغموم بدوزخ باز گردند و مومنان ازین حال خندان
شوند هل ثوب الکفار آیا جزا داده شده اند کافران
ما کانوا یفعلون آن عملها را که بودند در دنیا میکردند
از سخریه و استهزا یعنی برای دل مومنان دشمنان
ایشان را پاداش دادیم ما بعوض خنده کافران
بر ایشان امروز می خندند بر حال پریشان ایشان
سوره

سورة الانشقاق مکیة وهی عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا السماء انشقت آنگاه که آسمان شکافته شود
جهت نزول ملائکه واذنت و بشنود و فرمان برد لربها
مر پروردگار خود را وحقت و سزاوار شده است
آسمان با نقیاد امر خدای واذا الارض و آنگاه که زمین
مدت کشیده شود یعنی کوهها و دریاها از میان بردارند
داو را پهن باز کشند والقت ما فیها و بیرون می افکند آنچه
در درون وی است از گنجها و اموات وتخلت و خالی شود
از همه واذنت و فرمان برد لربها مر آفریدگار خود را
حکم وحقت و او سزاوار باشد استماع حکم ربانی را جواب اذا
آنست که بیند انسان ثواب و عقاب یا ایها
الانسان ای آدمی انک کادح بدرستی که تو کار کننده
برنج و سعی نماینده الی ربک کدحا برای جزای پروردگار خود

کار کردی بجد وجهد فملاقیه پس تو ملاقات کننده
عمل خود را یعنی پاداش آنرا فاما من اوتی پس اما انکه
داده شود کتابه نوشته اعمال او بیمینه بدست
راست او فسوف یحاسب پس زود باشد که
حساب کرده شود او حسابا یسیرا حساب آسانی
بی مناقشه و مضایقه وینقلب و باز گردد الی اهله
بسوی کسان خود یعنی بگروه مومنان یا بقبیله خود
از اسلام یا بزنان خود از حور العین مسرورا شادان
بسبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت واما من اوتی و
اما انکه داده شود کتابه نامه کتاب کردار او وراء
ظهره از پشت او دست چپ او را بر پس پشت
او از انطرف نامه در دست وی نهند و چنین کس
فسوف یدعوا پس زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند
ثبورا هلاک را گوید واثبوراه و این کلمه طلب
هلاک

هلاکت است ویصلی سعیرا و در آید باتش افروخته
انه کان بدرستی که این کسی که بوده است فی اهله
در میان کسان خود در دنیا مسرورا شادمان و نازان
بمال فانی و جاه ناپایدار انه ظن بدرستی که او گمان
برده است ان لن یحور انکه باز نگردد بجزای یعنی او
بحث و حشر نبود بلی بلکه ان ربه کان به بدرستی
که خدای هست او ...... باعمال او بصیرا بینا پس
او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بحشر خواهد آورد و جزای
سزای او بد و خواهد رسانید فلا اقسم پس سوگند میخورم
بالشفق و آن حمرتیست که بعد از غروب آفتاب در
افق مغرب دیده شود و غیبوبة آن وقت علامت عشاست
بقول امام مالک و امام شافعی و امام احمد حنبل و صاحبین
رحمهم الله فرموده اند که آن سیاهی است که بعقب آن
حمرت نماید امام اعظم رح فرموده که آن بیاضیست که

بر عقب آن حمرت نماید و جمعی بر انند که آن بیاض
اصلا غایب نشود بلکه متردد است از افقی با افقی
والليل سوگند بشب وما وسق و آنچه جمع کند و بپوشد
یعنی قسم به هر چه تاریکی شب فرو پوشد والقمر و سوگند بماه
اذا اتسق آنگاه که کامل گردد بمرتبه بدریه رسد لتركبن
هر آینه شما برسید و ملاقی شوید طبقا عن طبق حالی را از حالی
که مطابق وی باشد در نشده مراد مر گشت و شداید قیامت
و مواطن احوال آن و یکی بعد از دیگری دیده شود
و در تفسیر زاهدی آورده که مراد تحویل بنی آدم است
از حالی بحالی یعنی پس از نطفه بعلقه و عظم و خلق آخر
احوال فما لهم پس چیست آدمیان را با وجود این حالها
لا یؤمنون منکرند بخدای و روز جزا و اذا قرئ و چون
خوانده شود علیهم القرآن بر ایشان قرآن لا
یسجدون سجده نمیکنند بر تلاوت و بعضی از علما
اینجا

اینجا سجده میکنند و جمعی در آخر سوره و ابوهریره رضی
اینجا سجده کردی و گفتی از پس ابو القاسم صلعم سجده
کرده ام این سجده سیزدهم است از سجدات قرآن
و صاحب فتوحات این سجده را سجده جمع گفته
بعد از قراءت قرآن جامع شد مر صفات تنزیه و تقدیس
را و سجده ناکردن کفار نه از جهت قصور دلیل و انقطاع
حجت است بل الذین کفروا بلکه آنانکه نگرویدند یکذبون
تکذیب میکنند قرآن را و تدبر نمینمایند در آیات والله
اعلم و خدای داناتر است بما یوعون بآنچه نگاه دارند
در دل خود از کفر و می پوشند از کینه مومنان فبشرهم
پس خبر ده ایشان را بعذاب الیم بعذاب
دردناک و ایراد بشارت برای تهکم است الا الذین
آمنوا مگر آنانکه گرویده اند و عملوا الصالحات
و کرده اند عملهای ستوده لهم اجر غیر ممنون مر ایشان راست
مزدی ناکاسته و نا بریده و منت نانهاده

سورة البروج مكية وهي اثنا عشر آية

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ سوگند بآسمان که خداوند
برجها و مراد بروج اثنی عشر است و منازل قمر یا
درها سموات وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ و سوگند بروز وعده داده شده
یعنی قیامت وَشَاهِدٍ و سوگند بگواه که الله است همه را
می بیند و میداند وَمَشْهُودٍ و سوگند بگواهی داده بروکه
بنده و بقول شاهد پیغمبر است صلعم و مشهود امت است او
یا شاهد امت وی اند و مشهود امت دیگران یا شاهد
حفظه اند و مشهود بنی آدم یا شاهد اعضا اند و مشهود
آدمی و شاهد و مشهود یا قوال دیگر حجر الاسود است
و حجاج یا عرفه و حضار آن مقام یا روز نحر و ذبح کنندگان
یا جمعه و نماز گذارندگان در روز جمعه و یا آدم عم و ذریت او
یا عیسی عم و امت او و یا ایام و لیالی و عمل کنندگان در
ایشان و بر هر تقدیر جواب قسم اینست که قُتِلَ بدستی که

هلاک شدند و ملعون گشتند أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ
خداوندان شکافها در زمین و ایشان بت پرستان بودند
از اصحاب ذو نواس در زمان او ساحری بود کاهن و
مشعبد و متعبد که مدار ملک بران بود چون بسن شیخوخة
رسید بعرض ملک رسانید که من پیر شده و ضعف کلی
بقوای من راه یافته است نظم دیده از مهر شعاع تیره شود
گوشت وقت سماع خیره شود نه زبان را مجال گویائی
نه تن خسته را توانائی صلاح در آنست که جوانی اصیل
عاقل تیز فهم بمن بسپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم
و بعد از خلفی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود
ملک را پسندیده افتاده بران منوال که مدعا داشت
پسر بود بسپرد و ساحر از روی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت
روزی آن پسر در راهبی برسید و بر احوال وی اطلاع یافت
طریق رهبانیت را پسندید و بدین راهب متدین شده

خداپرست گشت روزها بهانه انکه از تعلیم ساحره کرد بیامدی
وبا راهب صحبت داشتی تا مرد عاقل مستجاب الدعوت گشت
قضا را روزی از نزد راهب برون آمد بخانه خود میرفت
اژدهای بسر راه آمده راه بر مردم فرو بسته وخلق از هر طرف
حیران مانده بودند آن جوان پیش آمد واسم اعظم خوانده
دست بر پشت اژدها مالیده وگفت از راه برگرد وبمنزل
باز رود اژدها برفت واین خبر جوان در شهر افتاد
وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد وجوان این سخن در گوش
وی گفت واو نیز از راه در رفت ارباب حاجات روی بدان جوان
آوردند ودعای مرادات وبدعای او خواستندی وحاصل شدی
تا حاجب ملک نابینا شده بود نزد وی آمده استدعای دعای بنمود
جوان گفت اگر متابعت من بکنی وسر مرا پوشیده داری بحکم
رب العزت چشم ترا روشن بسازم حاجب قبول کرد جوان او را
وجوان بکلمه شهادت او را تلقین فرمود تا چشم وی روشن شد
حاجب

حاجب با چشم روشن نزدیک ملک آمد وبواس از روی تعجب
گفت چشم تو چگونه روشن شد گفت خدای صحت بخشید
ملک گفت خدا کیست حاجب جواب داد که الله لا اله
الا هو ملک بی سلک بطریق حیله گفت این تلقین
از که آموختی تا من هم بدو گروم حاجب از شفقتی که بر اسلام
داشت قصه جوان درمیان آورد ملک او را طلبیده
بر عقیده او اطلاع یافت وچندانکه جد وجهد بردند که
جوان از دین برگردد جوان برنگشت وحکم شد که جوان را بدریا
غرق گردانند جمعی ویرا بلب دریا بردند واو دعا کرد همه غرق
شدند واو بسلامت باز گشت خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد
که او را بکوهی بلند برند وبر پایان اندازند چون بر سر
کوه رسیدند دعا فرمود بادی برآمد وهمه کفار را از کوه در افکند
ووی سالم بماند ملک فرمود تا باتش افکنند القصه دیگران
بسوختند واو را ضرری نرسید پس او را از دار درآویختند

ویر باران کردند هیچ تیری بروی کار نکرد جوان گفت ای
ای ملک بگروید بدان خدای که این همه آثار قدرت ازو
مشاهده کردی نظم مبدع هر چیز که بودنیش هست
مخترع هر چیز همه جودیش که هست ملک عناد ورزید گفت
بینخواهم الا قتل تو جوان گفت اگر مرا بایست تیر بر کمان نه
و بگو بنام خدای و برین غلام و بنه افکن تا بر من آید چنان
کرد و تیر بر جوان آمد شربت شهادت چشید و حضار آن
مجلس همه یکبار گفتند امنّا برب هذا الغلام ملک در
غضب شد بفرمود تا همه چند جا زمین کوک کردند و هر کوکی
آتش برافروختند و بر کناره کوکها نشسته هر کرا می آوردند
می پرسند اگر بر خدای گرویده بودی در می سوختند حق
سبحانه ایشانرا میگوید اصحاب الاخدود یعنی اصحاب
حفرها و کوکها در زمین النار ذات الوقود خداوند
آتش با هیمه یعنی افروخته بهیزم اذ هم علیها چون

بدرستی که خدای هو یبدئ او آشکارا کند بطش خود را
بر کافران در دنیا و یعید و باز گرداند همان بر ایشان
در آخرت و این نشانه عدل است و هو الغفور و او
آمرزنده آنرا که توبه کند الودود دوست دارد
مر آنرا که فرمان برد و این علامت فضل است بعدل بگذارد
تا بود سازد و بفضل بنوازد و برافروزد نظم فضل او
دلنواز غمخواران عدل او جانگداز جباران نظم گر
فضل کنی کار من آسان گردد ور عدل کنی رای برو آئی ما
ذو العرش خداوند عرش یا مالک ملک المجید بزرگوار
در ذات و صفات فعال لما یرید کننده آنچه خواهد
هل اتاک آیا آمد بتو حدیث الجنود سخن لشکرها یعنی برای
تسلی تو بتو فرستادیم حدیث جنود کفره که بر انبیا بیرون
آمدند فرعون فرعون و قوم او و ثمود و قبیله ثمود
آری این سخنان منزل شد و منکران قبول نکردند بل الذین

کفر و ا بلکه آنانکه نگرویدند فی تکذیب در باور نداشتن
والله من ورائهم محیط و خدای از ورای ایشان
عالم است بدیشان یعنی قدرت ایشان بر ایشان مشتمل است
و از فوت نتوانند شد و چنان نیست که گمان بردند در
حق قرآن که سحر و شعر و کهانت است بل هو بلکه او قرآن مجید
قرآن شریف و بزرگ است و نوشته شده فی لوح محفوظ در
لوحی که محفوظ است از تغییر و تحریف در معالم التنزیل
آورده که لوح از یک دانه در سفید است طول آن از آسمان
تا زمین و عرض آن مشرق تا مغرب و کنارهای او
از یاقوت است و او در کنار فرشته ایست بر یمین عرش
و آن فرشته اصلا و مطلقا از آن نیست

سورة الطارق مکیة و هی سبع عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که شبی رسول خدا صلعم نشسته بود با خود ابو طالب

ناگاه

ناگاه ستاره بدرخشید و شعله آتش عظیم ازوی ظاهر شد
ابو طالب بترسید و گفت این چه چیز است حضرت رسالت صلعم
فرمود که این ستاره ایست که دیو ازو از آسمان برانند و
نشانه است از قدرت الهی فی الحال جبرئیل عم نازل شد
برین سوره والسماء سوگند بحق آسمان والطارق و
کواکب پیدا شونده بشب ما ادریک و چه چیز دانا گردانید
که تا دانی ما الطارق چیست طارق النجم الثاقب
ستاره درخشنده و فروزان چون شعله آتش جواب قسم چیست
ان کل نفس نیست هیچ نفس لما علیها حافظ الا
بر وی و نیست نگهبان قول و عمل او را نگاه میدارد و
احصا مینماید فلینظر الانسان پس باید که نظر کند آدمی
یعنی کسی که منکر بعث و حشر است باید که بنگرد که در اصل
ایجاد خلق از چه آفریده شده است خلق من
ماء دافق مخلوق گشته است از آبی ریخته شده در رحم

یخرج آبی که بیرون می آید من بین الصلب از میان پشت
مردان والترائب واستخوانهای سینه زنان انه
بدرستی که خدای علی رجعه بر بازگردانیدن آن آب
جهلبی که ازان بیرون آمده لقادر هر آئینه تواناست یا بر بعث
واعادهٔ انسان بعد از موت قادر است یوم تبلی السرائر
روزی که آشکارا کرده شود نهانها یعنی ظاهر کنند مخفیات
ضمایر را تا طیب از خبیث متمیز گردد یا فرائض اعمال را آن م
عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسی بران
اطلاع ندارد و آدمی بعمل او قایل بوده و نکرده یا پرده
بردارند از کردارها و نیتها بسی رسوائی بدان مترتب گردد
نظم گر پرده ز روی کارها بردارند ؂ آن کیست که رسوای دو عالم
نشود ؂ و در آنوقت که پوشیده ها پیدا شود فما له پس
نیست مر انسان را من قوة هیچ توانائی در نفس او
تا از عذاب خود باز دارد ولا ناصر و نه یاری که بمدد

بمدد کاری او بلا مندفع و مرتفع گردد والسماء
ذات الرجع و سوگند باسمان با باران با رجعت
میکند از هر ذروه و بلندی بان موضع که از انجا حرکت کرده
والارض ذات الصدع و بزمین باشکاف که ازان آب
و نبات بیرون آید انه بدرستی که قرآن لقول فصل
هر آئینه سخنی است در ثبت رأت یا جدا کننده میان
حق و باطل وما هو بالهزل و نیست او بازی و باطل
و فسوس و سخریه انهم بدرستی که معاندان قریش یکیدون
مکر میکنند کیدا مکر کردنی در دار الندوه جهت پیغمبر
صلعم و این جراءت سبق لی است بر فعل یعنی
خواستی فه خبر داد که کفاره این مکر خواهند کرد واکید کیدا
و جزا میدهم هیم مکر ایشانرا باستدراج جزای مناسب آن
فمهل الکافرین پس مهلت ده کافرانرا یعنی تعجیل مکن
در طلب هلاک ایشان امهلهم فرو گذار ایشانرا

رویدا اندک زمانی یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد
حکم اهمال منسوخست سورة الاعلی مکیة وهی تسع عشرة آیة قال

بسم الله الرحمن الرحیم

سبح اسم ربك الاعلی تنزیه کن نام پروردگار
خودرا که برتر است از الحاد در ان و اطلاق بر حق سبحانه
وگفته اند اسم صلة است ومعنی انکه بپاکی بستای آفریدگار
خودرا واز هر صفتی که نشاید او تنزیه کن یا بگوی سبحان
ربی الاعلی در خبر است که چون این آیه نازل شد
حضرت رسول صلعم فرمود که اجعلوها فی سجودکم الذی خلق
آن خدای که بیافرید همه چیزرا فسوی وراست کرد خلق
هر یک را بانکه عطا فرمود باستخراج با آنها یا مقدر کرد موت
مکث مولود در رحم وا و راه نمود به بیرون آمد والذی
اخرج المرعی وآن خداوندی که بیرون آورد از زمین چراگاها
یعنی برویانید چیزیرا که چهارپایان بچرند فجعله پس ساخت آن

قدر [illegible] وهدی [illegible]

وآن گیاه رسته را بعد از سبزی او غثاء خشک
وبر مرده احوی سیاه وتیره محققان از مضمون
این آیه فهم کرده اند که چراگاه متمتعات دنیاست
که دنیا اگرچه اول تازه وسیراب وسرسبز وخورم اما اند
وقتی را بسبب هبوب باد خزان حوادث تیره
وبی طراوت خواهد بود نظم اگرچه خورم وتازه است
گلشن دنیا ولی بنکبت باد خزان نمی ارزد
بگرده خور وقرص قمر ز جای مرو که خوان چرخ
بیکتای نان نمی ارزد آورده اند که جبرئیل ع م
با آیتی وسورتی از قرآن نازل شدی وبخواندی حضرت
رسالت پناه وهمانرا اعاده فرمودی وهنوز جبرئیل ع م
باخر نارسیده آنحضرت تلاوت کردی بسبب انکه فراموش کند
حق سبحانه وتعالی آیه فرستاد که سنقرئك زود باشد که بر
تو خوانم قرآنرا یعنی جبرئیل باجر ابر تو خواند فلا تنسی

پس تو فراموش نکنی از از قوة حفظی که بتو ارزانی داشته ام
با انکه تو امی و نا حفظ این سور و آیات نشانه دیگر باشد
بر رسالت تو درین آیه اشارتست مر آنحضرت را که هر چه بر تو
بخوانیم تو فراموش نخواهی کرد که جبرئیل هر زمان با هم درس
خواهد بود چنانچه در اخبار آمده که در ماه رمضان در
هر سالی نازل شدی و قرآنرا با پیغمبر صلعم تلاوت نمودی
و در سال آخر که آنحضرت صلعم از دنیا رحلت فرمود
دو نوبت آمد و قرآنرا تلاوت کرد و آنحضرت با اصحاب
و اهل خود فرمود که گویا اجلم نزدیک است که درین ماه رمضان
دو نوبت جبرئیل آمد و قرآنرا ختم کردیم و در هر سال یکنوبت
نازل می شد و همچنان بود که آنحضرت فرمود الا ما شاء
الله مگر آنچه خدای خواهد که فراموش کنی بران وجه که تلاوت
آن منسوخ گردد و حق سبحانه از صحف و صدور قرآن محو کند
انه یعلم الجهر بدرستی که خدا میداند آشکارا از احوال خلق

خلق وما یخفی و آنچه پنهانست از اطوار ایشان
ونیسرک و آسان گردانیم و توفیق دهیم ترا للیسری برای
سلوک طریقه آسان در حفظ وحی یا راه نمائیم بشریعت
آسان بدرستی که خدای میداند آشکارا از احوال خلق را
فذکر پس پند ده بقرآن ان نفعت الذکری بدرستی که سود کند
مومنانرا پند دادن مومنانرا و گفته اند اگر سود کند اگر نکند
یعنی پند دادن فرو مگذار اگر کسی بدان منتفع شود اگر
شود و اگر نشود نظم من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال سیذکر زود باشد که پند گیرد
من یخشی کسی که بترسد از خدای و یتجنبها الاشقی
الذی و پهلو تهی کند از مواعظ بدبخت تری یعنی کافری
کافر فاسعی اشقی است آنکه یصلی النار الکبری
در آید در آتش بزرگتر یعنی آتش درکه جهنم که آن از آتش
درکات دیگر بزرگتر و سوزنده تر است و در حدیث

آتش ۱۵

آمده که این شها یعنی آتش دنیا جزاست از هفتاد جز
از آتش جهنم و گفته اند نار کبری در طبقه سفلی است
که جای آل فرعون و منافقان و منکران مائده
موسی علیه السلام باشد و نار صغری در طبقه علیا
که جای گنه کاران امت محمد مصطفی صلعم ثم
لا یموت پس آن بدبخترین نمیرد فیها دران نار
کبری تا بیاساید ولا یحیی و نه زنده باشد زندگی
که از ان راحت یابد قد افلح بدرستی که رستگاری
یافت من تزکی انکه پاک باشد از کفر و معصیت وذکر اسم
ربه و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و زبان فصلی
پس نماز گذارد که نشانه اسلام است یا رستگار شد کسی که
طهارت کرد تکبیر احرام گفت و نماز پنجگانه ادا کرد یا کسی که
زکوة فطره داد و تکبیر عید گفت و نماز عید گذارد بل تؤثرون
بلکه شما بر می گزینید الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را خطاب

خطاب با اهل شقاوت است که بدنیا مشغول شده کار آخرت
نمی سازند والآخرة خیر و آخرة بهتر است وابقی
و پاینده تر ان هذا بدرستی که این سخن لفی الصحف
الاولی در صحیفهای پیشین است یعنی کتب نخستین که
پیش از قران نازل شده صحف ابراهیم در صحیفهای
ابراهیم که بیست و موسی و در صحف موسی یعنی الواح
سورة الغاشیة مکیة وهی ست و عشرون آیة
بسم الله الرحمن الرحیم
هل اتیک ایا آمد بتو بدرستی که آمد بتو حدیث الغاشیة
خبر پوشیده که روز قیامت است دا د بپوشد خلایق را
باهوال یعنی هیبت آن همه کس را وجوه یومئذ
رویهای آنروز خاشعة ترسناک بود و خوار یعنی اهل
آن رویها ذلیل باشند و بمقدار عاملة کننده ناصبة
رنج کشنده دران عمل یعنی دوزخیان عملی کنند که از ان رنج
بر ایشان رسد مثل کشیدن سلسلها آتش و خوض نمودن

در آتش وصعود وهبوط بر عقبات دوزخ تَصْلَى
در آورده شوند نَارًا حَامِيَةً در آتش بنهایت گرمی
رسیده وحفص بفتح تا میخوانند یعنی در آیند بدان آتش
تُسْقَى آشامیده شوند یعنی بوقت غلبه عطش بیا
شامانند ایشانرا مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ از چشمه
آب بغایت گرم وگفته اند از انروز که آفریده شده این
آب رامیجوشانند لَيْسَ لَهُمْ نیست مر دوزخیانرا
طَعَامٌ خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ مگر ضریع وآن گیاهیست
خارناک چون تر باشد شبرق گویند وشتران وچهارپایان
خورند وچون خشک شود ضریع خوانند وهیچ دابه گرد
آن نگردد ودر آخرت شجره ناریه بود بشکل آن آورده اند
که چون ابوجهل این آیه بشنید گفت چه شد ضریع ما را فربه
خواهد کرد چنان شتران ما را آیه آمد لَا يُسْمِنُ فربه نمیکند
ضریع دوزخ کسی را وَلَا يُغْنِي ودفع نمیکند مِنْ جُوعٍ گرسنگی را
یعنی مقصود در از طعام یکی ازین دو امر است وهیچکدام استفاده نمیشود از

وهرچه مطلوبست از حیوان مثل نسل وحمل وشیر ولحم وپشم
ورکوب همه ازو حاصل است پیر رومی قدس سره فرمود نظم
برخوان افلا ینظر تا قدرت ما بینی ؛ یکره بشتر بنگر تا قدرت
ما بینی ؛ در خار خوری قانع در بار کشی راضی ؛ این وصف
اگر جویی در اهل صفا بینی ؛ در تبیان آورده که مخاطب بعثت
عربند واکثر ایشان اهل بریه وبادیه باشند ومال ایشان شتر
وهرطرف که می نگرد جز آسمان وزمین وکوه نمی بینند لاجرم
بعد از ذکر شتر میفرماید وَإِلَى السَّمَاءِ وآیا نمی نگرد باسمان که بحکمت ما
كَيْفَ رُفِعَتْ چگونه برداشته شده است بی ستون وَ
إِلَى الْجِبَالِ وبسوی کوهها نظر میکنند که بقدرت ما كَيْفَ
نُصِبَتْ چگونه نهاده شده است بر زمین ومستحکم شده
وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ونمی نگرند بر زمین که چگونه
پهن گسترانیده شده است تا جای آرام خلق باشد فَذَكِّرْ
پس پند گوی ایشانرا بعد از نظر در دلایل قدرت إِنَّمَا أَنْتَ

مذکر جز این نیست که تو پند دهنده لست علیهم
نیستی تو بر ایشان بمصیطر مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیه
قتال و این را نسخ کرده الا من تولی لیکن هر که روی
برتابد بعد از تذکر و کفر و انکار کرد حق را بپوشد فیعذبه الله
پس عذاب کند خدای او را العذاب الاکبر عذاب
بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقحط و قتل و اسر
معذب بودند ان الینا بدرستی که بسوی ماست
یعنی بجزای ما ایابهم بازگشت ایشان ثم ان
علینا حسابهم پس بتحقیق بر ماست شمار ایشان در محشر

سورة الفجر مکیة وهی ثلثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

والفجر سوگند بصبح که وقت مناجات دوستانست
تا نماز صبح که آرام جان بیدلانست و بقولی بعضی مراد در
اول محرم است که صبح سال از و منفجر شود یا اول ذی الحجه

ذی الحجه که لیالی عشر مقرون بدوست یا بامداد آدینه که حج
مسکینانست یا صباح روز عرفه که وظایف دعا
و نیاز حاجیان در انست یا سفیده دم روز عید که روز
قربانست یا اول روز قیامت که روز دیوان دیانست
و در تبیان گوید اشارت است با انفجارات از اصابع
مبارک آنحضرت رسالت صلعم و گفته انفجار میاه از عیون
و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح علی نبینا و عم یا
انفجار آب از حجر موسی عم یا انفجار مطر از سحاب یا
روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان ولیال
عشر و سوگند بده شب یعنی ده ذالحجه که عرفه در انست
یا ده اول محرم که عاشورا از انست یا ده آخر رمضان
که شب قدر تعبیه در وست یا ده میانه شعبان که شب
برات از وست والشفع والوتر و سوگند بجفت و طاق
مراد از شفع تضاد اوصاف مخلوقات است چون

عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و موت
و حیوة و از وتر صفات الهی چون عز بی ذل و قدرت
و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیات بی موت یا شفع
خلقند و من کل شیء خلقنا زوجین و فرد بی همتا خالق
که قل هو الله احد و بقول جمعی جفت و طاق عناصر
و افلاک یا بروج و سیارات یا آغاز صبح و شام یا درجات
جنان یا درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین
مکه و مدینه و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام
والیل اذا یسر و سوگند بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب قدر
و در عین المعانی آورده که شب مزدلفه و اصح آنست
که عام بگیرند هل فی ذلک آیا هست درین سوگند
که یاد کردیم قسم سوگندی پسندیده لذی حجر مر
خداوند عقل را اما اعتبار کند و داند که سوگند نیست محقق
و موکد جزم و جوابش این که عذاب خواهم کرد مکه باز الم

الم تر کیف فعل آیا ندیدی و ندانستی که چه کرد ربک
پروردگار تو بعاد بقوم عاد ارم یعنی ارم بن عاد
عاد اولی را عاد ارم میگفته اند و ارم نام جد ایشانست
چه عاد پسر عوص بوده و او پسر ارم و او پسر سام بن نوح
است علیه السلام و گفته ارم نام بلده ایشانست و برین تقدیر
مراد اهل روم باشند یعنی روم پس عاد را باز صفت میکند که
ذات العماد خداوند قامتهای بزرگ یا اهل خیمها
و خرگاهها التی لم یخلق آن قبیله که آفریده نشده
مثلها مانند ایشان در درازی قد و بزرگی جسد فی
البلاد در شهرها و اشهر آنست که ارم نام بلده عاد است
و ذات العماد صفت اوست یعنی شهر ارم خداوند بناهای
بزرگ است چنان بناهی که مثل آن در همه بلاد نبوده
و قصه آن برسبیل اجمال آنست که عبدالله بن قلابه
بطلب شتر گم شده در عدن می گشت در بیابانی شهری

رسید که باروارش محکم بود و بر حوالی آن قصور بسیار
بود عبد الله بامید آنکه کسی را ببیند و احوال شهر
خود را بپرسد بدر حصار آمد دری دید هر دو
مصراعش مکلل بجواهر قیمتی و هیچکس را آنجا نیافت
متحیر شد و چون بشهر در آمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید
بر ستونهای زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زر
و دیگری از نقره و فرشها بر همین وتیره و بجای سنگ ریزه
دُرّ و مروارید ها را بدار ریخته و در حوالی هر قصری آبهای
روان بر روی لؤلؤ و مرجان و درختان بسیار تنهای
ایشان یعنی آن درختها از زر و برکها از زبرجد و شکوفها
از سیم با خود گفت هذه الجنة التی کنتم توعدون مصراع این
گفت صح
چه منزل چه بهشت این چه مقام است اینجا پس قدری
ازان جواهر برداشته و بر پشت نهاده بیمن باز آمد مردم
آن گوهر در دست او بدیدند و حمل بر یافتن گنجی کرده قصه

قصه وی بر زبانها افتاد تا حدیکه حال او را بمعاویه که
دران وقت حاکم شام بود انها کردند معاویه وی را
طلبیده تمام حکایت از اول تا آخر استماع فرمود پس او را
در مجلس خود بنشانید و کعب الاحبار را طلبیده که در دنیا
شهری هست که بنای آن از زر و نقره باشد و درختان
مکلل بجواهر کعب الاحبار گفت آری شهری است که حق سبحانه
او را در قران مجید یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد نظم
شهری چو بهشت در نکوئی ∴ چون قصر فلک بتازه روئی
وانرا شداد بن عاد ساخته و او پادشاه عظیم قدر بود و نهصد سال
عمر داشت و هر جا در عالم زری و جواهر بود همه را جمع کرد
و صد قهرمان با هر یکی هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم را بساختند
و سیصد سال باتمام رسیده و دو سال دیگر تهیه را اشتغال نموده
نموده امرا و ملوک عالم جمع کرده و از دار السلطنة خود
بتماشای آن شهر متوجه شد یک شبه راه میان وی و آن

بنا مانده که حق سبحانه تعالی ملکی را فرستاد تا صیحه بر ایشان زد
و همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد در کتب سالفه
خوانده ام که در زمان حکومت قوم مردی کوتاه بالای سرخ رنگ
سبز چشم که بر روی او خال و بر گردن او علامتی باشد
بطلب شتری بدانجا رسد و آنرا ببیند پس باز نگر دیست و ابن قلابه را
دیده گفت هو الله ذلک الرجل وثمود و دیگر چه کرد خدای تو
بقوم ثمود الذین جابوا الصخر و آنانکه می بریدند کوهها را
برای ماوای خود بالواد بوادی القری وفرعون و چه کرد بفرعون
ذی الاوتاد خداوند ملک قوی و لشکرهای بسیار یا صاحب
اوتاد که نزد او بدان بازی میکردند یا مردم را بطریق چهار میخ
تعذیب مینمودند الذین آنان ازین سه گروه که بخیل وغوایت
طغوا از حد بندگی درگذشتند فی البلاد در شهر که حاکم بودند
فاکثروا پس بسیار کردانیدند فیها الفساد دران شهرها
تباهی را که آن مخالفت بود با حق و ستمکاری کردند با خلق فصب

فصب پس بریخت علیهم بر ایشان ربک پروردگار تو
سوط عذاب عذاب نوعی از عذاب چون عرب تازیانه را سخت
ترین عذابها میدانستند هر گونه عذاب را سوط عذاب میگفتند
حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابهای خود را سوط گفت
و گفته اند درین کلمه اشعاریست بر آنکه عذاب دنیا ایشانرا نسبت
عذاب آخرت چون نسبت ضرب تازیانه بضرب شمشیر زیرا که
عذاب آخرت اشد و ابقی خواهد بود ان ربک بدرستی
که پروردگار تو لبالمرصاد خداوند گذرگاه است
یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از آنکسی که در مرصاد نشسته است
و مترصد گذرندگانست پس هیچ چیز فوت نشود از حق سبحانه
چه همه را می بیند و می شنود و بر وی پوشیده نیست نظم
هم نهان داند و هم آنچه نهان تر باشد :: یعلم السر و اخفی
صفت حضرت اوست فاما الانسان پس اما آدمی
یعنی ابی بن خلف اذا ما ابتلیه چون مبتلی کند مر او را

ربّه پروردگار او یعنی آزمایش کند او را بتونگری و نیکو حالی
فاکرمه پس گرامی کند بجاه و اقتدار ونعّمه و نعمت دهد
و معیشت بر و فراخ گرداند و باسانی کار او بسازد فیقول
پس گوید ربّی اکرمن پروردگار من بزرگ داشت
و با من این کرامتها کرد واما اذا ما ابتلیه و اما چون او را بیازماید
بدرویشی و سختی فقدر پس تنگ سازد علیه
بر او رزقه رزق او فیقول ربّی پس گوید آفریدگار من
اهانن خوار کرد مرا کافر کرامت خود را بتوانگری
داند و اهانت خود را بدرویشی و این قصور نظر و قلت
فهم است چه آسایش درویشی بیحد و آرام درویشان
فزون از عدد است در دار دنیا و آخرت بلا حساب و عقاب
نظم ایدل اگر بدیده تحقیق بنگری • درویشی اختیار کنی
بر توانگری کلا نه چنان است که گمان برده اید ای کافران
بلکه کرامت بطاعت است و مذلت بمعصیت ان

ان اکرمکم عند الله اتقیکم و بدانید که من شما را بفقر
و تنگدستی اهانت میکنم بل لا تکرمون الیتیم
بلکه اهانت شما بدانست که گرامی نمیدارید یتیم را و نفقه
نمیدهید ولا تحاضون و تحریض نمیکنید یکدیگر را علی
طعام المسکین بر دادن خوردنی بدرویش وتاکلون
التراث و میخورید مال میراث را اکلا لمّا خوردنی
سخت و بسیار یعنی جمع میکنید میان حلال و حرام و
زنان و کودکان را میراث نمیدهید و بهره های ایشان را
خود میخورید وتحبون المال و دوست میدارید مال را
حبا جما دوستی فراوان با حرص و شره کلا اذا
دکت الارض حقا که چون شکسته شود زمین دکا دکا
شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره گردد وجاء ربک
و بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر
شود والملک و بیاید فرشتگان بعرصه محشر صفا صفا

صفی پس از صفی بحسب منازل و مراتب خود و در تفسیر
امام ابو اللیث رح مذکور است که اهل هر آسمانی
علیحده صفی باشند وَجِيْءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و آورده شوند
آنروز بجهنم در خبر است که هفتاد هزار زمام باشد مر دوزخ را
و هفتاد هزار فرشته بر هر زمامی جمع شده میکشند و
دوزخ از خشم کافران میجوشد و میخروشد تا بعرصات آرند
و بر چپ عرش بدارند و دران محل هیچ ملک مقرب و
پیغمبر مرسل نماند الا از هول و هیبت بزانو در آید و میگویند
یا رب نفسی نفسی و حضرت پیغمبر ما میگوید یا رب امتی امتی
و جهنم میگوید مالی و مالک یا محمد مرا با تو و ترا با من چه کار
حق سبحانه مرا بر تو حرام گردانیده است يَوْمَئِذٍ آنروز
يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ یاد کند آدمی گناهان خود را یا پند گیرد و
آگاه شود از قیامت اعمال خویش وَأَنَّى و کجا باشد
لَهُ الذِّكْرَى مر او را منفعت یاد کردن یا پند گرفتن چه

چه محل پند گرفتن دنیا باشد نه عقبی و چون بنده بیند که پند گرفتن سود ندارد
آرزو برد و ی حسرت يَقُولُ گوید يَا لَيْتَنِي ای کاشکی
من قَدَّمْتُ پیش میفرستادم عمل خیری لِحَيَاتِي
برای زندگانی من دین عالم فَيَوْمَئِذٍ پس درانروز لَا يُعَذِّبُ
عذاب کند کسی مر اعَذَابَهُ مثل عذاب خدای در
دنیا نزدیک مرگ مومن موحد که يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ
ای نفس آرام گرفته بذکر من شاکر بودی در نعمت و صبر
نمودی در محنت ارْجِعِي باز گرد از دنیا إِلَى رَبِّكِ
بسوی موعد پروردگار خود رَاضِيَةً در حالتی که پسند کننده
آنچه بتو داده اند مَرْضِيَّةً پسندیده نزدیک خدای و چون
روز قیامت شود گوید فَادْخُلِي پس در آی فِي عِبَادِي
در زمره بندگان من شایسته وَادْخُلِي جَنَّتِي و در آی در بهشت
من که مقصود از جنت لقا و دیدار است یا زمره مقربان

سورة البلد مكية وهي عشرون آية

بسم الله الرحمن الرحیم
لا اقسم سوگند میخورم بهذا البلد بدین شهر
یعنی مکه و انت حل وحال آنکه تو آمده بهذا
البلد بدین شهر یا آنکه مکه موضع امن ومثابه خلق و
محل حج ومکان بیت الحرام است قسم بران مفید ساخت
بحلول حضرت رسالت صلعم درو تا معلوم شود که شرف بمکان
ومکین ست نظم ای کعبه را زمین قدومی تو صد شرف
وی مروه را زمقدم پاک تو صد صفا بطحا زنور
طلعت تو یافته فروغ یثرب زخاکپای تو با فر و بها
وگفته اند تو حلالی بدین شهر یعنی هرچه خواهی از قتال
وآنچه بر دیگران حرام است یکساعت بر تو حلال خواهد
بود واین وعده است بفتح مکه وقتل بعضی در و
واین از قبیل سبق نزول حکم است بر فعل ووالد
وسوگند به پدر یعنی آدم یا ابراهیم علیهما السلام وما

وما ولد وآنچه زاده است یعنی ذریه یا محمد صلعم و
گفته اند والد محمد است صلوات الله وسلامه علیه
وما ولد امت اوست حق سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود وبا
امت او وجواب قسم آنکه لقد خلقنا الانسان بدرستی که
آفریده ایم آدمی را فی کبد در سختی ورنج معیشت دنیا یعنی
آنچه بوقت ولادت ورضاع وفطام ومعاش وحیوة
وموت بدو میرسد یا خلق کرده ایم ابو الاسدین را در غایت
قوت واو چنان بود که ادیمی در زیر پای نهادی وده
شاوران او را بکشیدندی ادیم پاره شدی واز زیر پای او
بیرون نیامدی واو دعوی کردی که کسی ابر من دست نیابد
وپیوسته پیغمبر را صلعم بیازردی وجفا کردی حق سبحانه
فرمود که ایحسب ایا می پندارد ابو الاسدین ان
لن یقدر آنکه قادر نشود علیه احد بر وکسی که ازو
انتقام پیغمبر من کشد ویقول اهلکت ومیگوید که

ضایع کردم در عداوت پیغمبر مالاً لُبَداً مالی بسیار
چه رشوت بمردم دادی تا پیغمبر را بیازارند أَیَحْسَبُ
ایا می پندارد أَیَحْسَبُ أَنْ لَمْ یَرَهُ آنکه ندیده است او را أَحَدٌ
یکی در وقت نفقه کردن او تا ازو سوال کند که چرا چنین
میکنی یعنی خدای وی را دیده و بران نفقه مجازات خواهد فرمود
أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ آیا نداده ایم مر او را عَیْنَیْنِ دو چشم که
بدان می بیند وَلِسَاناً و زبانی که بدان سخن میگوید وَشَفَتَیْنِ
و دو لب که دهن او را می پوشانند و بر نطق و اکل و شرب
معاونت مینماید وَهَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ و بنمودیم وی را راه
دو پستان تا بعد از ولادت در ان چسبیده بشیر
خوردن اشتغال نمود یا او را بنمودیم راه حق و باطل
و بانزال کتب و ارسال رسل فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس
بگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا
عقبه مثلست تشبیه کرده مجاهده را با نفس و شیطان برگرفتن

برگرفتن کسی که بتعب و تکلف بر عقبه بالا رود و ملخص
سخن آنست که چرا مالی که در عداوت پیغمبر صلعم نفقه کرد
و در اقتحام عقبه نکرد بانکه صرف کند در راه حق وَمَا أَدْرَاكَ
و چه چیز دانی تو که مَا الْعَقَبَةُ چیست عقبه یعنی سبب
گذشتن بران فَكُّ رَقَبَةٍ رهانیدن گردنی از بند
بندگی یعنی مدد کردن در بهای مکاتب أَوْ إِطْعَامٌ یا
خورانیدن طعام فِي یَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ در روزی با گرسنگی
یعنی در وقتی که طعام بدشواری یابند او بخوراند یَتِیماً
ذَا مَقْرَبَةٍ یتیمی را که خداوند قرابت باشد یعنی با
مطعم خویشی دارد أَوْ مِسْكِیناً یا مسکینی را که ذَا
مَتْرَبَةٍ خداوند خاک بود یعنی پهلو از فقر بر خاک نهاده باشد
و این کنایتست از احتیاج و تنگدستی و درماندگی و همچنین کسی
عیالمند است یا وام دار یا یتیمی یا بیماری بی خواستار
یا غریبی دور از دیار ثُمَّ كَانَ پس باشد این آزاد کننده یا

طعام دهنده من الذین آمنوا از آنانکه ایمان آورده اند
چه قبول همه خیرات بشرط ایمانست و تواصوا ووصیت
کرده اند یکدیگر را بالصبر بشکیبائی بر طاعت یا از معصیت
یا در نصرت دین الهی بر انواع مشقت و تواصوا ووصیت
نموده اند بالمرحمة ببخشایش ومهربانی بزرگ بر بندگان
خدای اولئک آن گروه مومنان صابر و مهربان
اصحاب المیمنة اصحاب دست راست اند که از جانب
دست چپ عرش بهشت روند یا خداوند یمن و برکت اند
والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بنشانهای ما یعنی
بدلایل نصب کرده برحق از کتاب و حجت بآیاتنا هم
اصحاب المشئمة وایشان اصحاب چپ اند که ایشان از جانب
دست چپ عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شامت
ونکبت اند علیهم بر ایشان است دوزخ نار
موصدة آتشی پوشیده یعنی سرای در که در ان جا که

جا که معذب باشند بطبق بپوشند و مضبوط سازند که نه روحی دران
در آید و نه دودی ازان بیرون آید

سورة الشمس مکیة وهی خمس عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

والشمس وسوگند بآفتاب وضحیها و بتابش وی
چون بلند گردد و بموضع چاشت رسد والقمر و بماه اذا
تلیها چون از پی رود آفتاب را یعنی پیش ازان غروب کند
در لیلة الهلال یا طلوع او تالی غروب شمس باشد در
لیلة البدر والنهار و سوگند بروز اذا جلیها چون روشن شود
زمین یا بزداید زنگ و تیرگی را واللیل و بشب اذا یغشیها
چون بپوشاند آفتاب را یا خورشید را یعنی ضوء او را...
والسماء و سوگند بآسمان وما بنیها و کسی که او را بنا کرده
است والارض و بزمین وما طحیها و کسی که او گسترده است
ونفس و سوگند بنفس آدم وما سویها و کسی که بتسویه

اعضاء او فرموده است فالهمها پس الهام داد و اعلام
فرمود مر آن نفس را فجورها دروغ و ناپاکی و بی باکی او و
تقویها و پرهیزکاری و نیکوکاری و فرمان برداری او را
یعنی بیان کرده و تعلیم داده و روشن ساخته جواب سوگند
حیث قد افلح به درستی که رستگار شد من زکیها هر که
پاک کرد نفس خود را از ادناس رذایل یا پیشو نما داد او را بانواع
و اجناس فضایل و قد و به درستی خاب بی بهره ماند من
دسیها هر که کم کرد نفس خود را بعمق جهالت یا کم ساخته قدر
و مرتبه او را بمعصیت و ضلالت و ابن عباس رضی الله عنهما
روایت کرده است که حضرت رسالت صلعم نزدیک تلاوت
این آیه فرمود که اللهم آت نفسی تقویها و زکیها انت خیر
من زکیها و انت ولیها و مولیها محققان برآنند که
تزکیه نفس موجب تصفیه دل است هر گاه که نفس از شوایب
مزکی شود فی الحال دل از لوث تعلق ماسوی مصفی گردد نظم تا نفس

تا نفس مبرا از مناهی نشود دل آینه نور الهی نشود
کذبت ثمود تکذیب کردند قبیله ثمود بطغویها بسبب
طغیان خود مر صالح را عم اذ انبعث بوقتی که برخاست
اشقیها بدبخت ترین آن قبیله که قدار ابن سالف بود با جمعی
بعقر ناقه و قصد آن فقال لهم پس گفت مر ایشان را رسول
الله فرستاده خدای یعنی صالح علی نبینا و علیه السلام
ناقة الله دست بدارید ناقه خدا را و سقیها و گرد مگردید
مشرب او را یعنی بهانه هلاک مکنید و نرسید بر شما ناگهان عذاب
بشما فرود آید فکذبوه پس تکذیب کردند صالح را علیه السلام
در نزول عذاب فعقروها پس پی کردند ناقه را فدمدم
پس هلاکت یکبارگی فرستاد علیهم بر ایشان ربهم
پروردگار ایشان بذنبهم بسبب گناه ایشان فسویها
پس یکسان گردانید دمدمه بر همه ایشان تا صغار و کبار
ایشان بمردند و لا یخاف و نترسید خدای عقبیها

عاقبت هلاکت را یعنی همه هلاک کرد و نترسید از تبعه آن
بر دست نیست سورة واللیل مکیة وهی عشرون آیة وتبعات را بر وراه

بسم الله الرحمن الرحیم

واللیل اذا یغشی سوگند بشب چون بپوشد عالم را
بظلمت خویش والنهار وسوگند بروز اذا تجلی چون آشکارا شود
وظلمت شب را زایل گرداند وما خلق وسوگند بکسی که
بیافرید الذکر والانثی نر و ماده یعنی آدم وحوا
علیهما السلام یا مذکر و مؤنث را از جمیع جواب قسم اینست
ان سعیکم بدرستی که جزای سعی شما در کردارها لشتی
هرآینه پراگنده است یعنی مختلف افتاده مناسب
عمل بعضی را ثواب وکرامت وجمعی عقاب وملامت
پس بیان اعمال مختلفه وپاداش آن میکند ومیفرماید فاما
من اعطی پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدای واتقی
وپرهیز کند از شرک وکبائر وصدق وتصدیق نمود بالحسنی

و دران مال که تو داری و دران تجارت میکنی بتو بخشم
نسطاس مسلمان نمی شد و دل صدیق ازو ملول می بود
چون از امیه این کلمه بشنید غنیمت شمرده نسطاس را
باتمام استعداد او بداد و بلال را بستد فی الحال بامید
ثواب اخروی وی را آزاد کرد و حق سبحانه این سورت
فرستاد و از سیرت صدیق خبر داد و فرمود هر که مال نفقه کرد
و پاداش آن را تصدیق نمود فسنیسره پس زود باشد که آسانی
دهیم وی را للیسری برای طریقه نیکو که سبب آسانی
رحمت و راحت باشد یعنی عملی که او را بهشت رساند که
روح در وی است واما من بخل واما کسی که بخل کرد بمال
خود بکفش کلمه توحید واستغنی و بی نیاز دید خود را
از ثواب خدا و بدین سبب بموجبات آن رغبت نمود و
کذب وتکذیب کرد بالحسنی خصلتی نیکوتر را که
تدین است بدین اسلام یا وعده حق را باور نداشت

فسنيسره پس مهيا گردانيدم مر او را للعسرى
براى صفتى كه مودى بود بدشوارى و محنت بود يعنى كردارى
كه او را بدوزخ برود وما يغنى و دفع نمى‌كند عنه ازو عذاب را
ماله و مال او كه بدان بخيلى كرد اذا تردى چون بميرد و
يا از پاى در آيد يعنى بيفتد در قبر يا در قعر دوزخ ان
علينا بدرستى كه بر ماست للهدى بيان كردن
حق و باطل و وعد و وعيد وان لنا بدرستى كه مر ما راست
للآخرة آن سراى عقبى والاولى واين سراى
عقبى كه دنياست و چون مالك هر دو ملك ماييم هرچه خواهيم
بهر كه خواهيم عطا فرماييم فانذرتكم پس بيم ميكنم شما را
اى اهل مكه نارا تلظى با آتشى كه زبانه زند لا يصليها
نيايد در و بطريق لزوم و دوام الا الاشقى مگر بدبخت تر
يعنى اميه يا ابوجهل الذى كذب آنكسى كه تكذيب كرد پيغمبر را
وتولى و روى بگردانيد از ايمان و طاعت وسيجنبها و زود

وزود باشد كه دور شود ازان آتش الاتقى الذى مگر
پرهيزكارترى يعنى ابوبكر يؤتى ماله آنكه ميدهد مال خود را
يتزكى تا پاك شود و آخرت يابد و ميجويد بدان پاكى
و نيكنامى كافران گفتند كه بلال حقى داشت در ذمه ابوبكر كه
او را بخريد و آزاد كرد حق سبحانه رد سخن ايشان فرمود وما لاحد
و نبود هيچكس را عنده نزد ابوبكر من نعمة تجزى منتى كه
مكافات كرده شود الا ابتغاء وجه ربه الاعلى ليكن اين
كار كرد براى طلب رضاى پروردگار او كه برتر و بزرگ است ولسوف
يرضى وزود باشد كه خشنود گردد و برسد بثوابى كه وعده داده است او

سورة والضحى مكية وهى احدى عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده‌اند كه چند روزى جبرئيل عم بحضرت رسالت پناه صلوات الله عليه
نيامد و نزول وحى واقع نشد كافران زبان طعن بگشادند كه
خداى محمد او را فرو گذاشت و دشمن گرفت حق سبحانه رد

سخن ایشانرا فرستاد **وَالضُّحَى** وسوگند بچاشتگاه که
آفتاب درانوقت ارتفاع یافته ونور وی متزاید گشته
وگفته اند ضحی وقتی بود که خدای تع بدانوقت با موسی
علی نبینا وعلیه السلام سخن گفت وسحره فرعون درانوقت
خدائرا سجده کردند وبقولی مراد ازرب الضحی یا صلوة
الضحی **وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى** وسوگند بشب آنگاه که
تاریک شود واشیارا بظلمت بپوشد امام قشیری رح
فرموده که قسم بشب معراجست صاحب کشف
الاسرار فرموده که مراد از شب وروز کشف وحجابست
که نشانه نسیم لطف وسموم قهر بود وعلامت انوار جمال
وآثار جلال یا اشارتست بروشنی روی مصطفی وکنایت
است از سیاهی موی وی صلعم **نظم** والضحی رمزی
زروی همچو ماه مصطفی است ❊ معنی واللیل گیسوی سیاه
مصطفی است ❊ حق سبحانه بدینها که مذکور شد یاد میکند که ما

مَا وَدَّعَكَ فرو نگذاشته است ترا **رَبُّكَ** پروردگار تو
وَمَا قَلَى ودشمن نگرفته است ترا ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که آنحضرت صلعم بشارت دادند بفتحی که امت
اورا خواهد بود در دنیا واکثر بلاد بحوزه تسخیر ایشان خواهد آمد
وآنحضرت بدان مسرور گشت وآیت آمد **وَلَلْآخِرَةُ** و
هر آینه سرای دیگر یعنی کرامتی که حق سبحانه در سرای عقبی
بتو ارزانی خواهد داشت وآن هزار قصر است در بهشت
از مروارید تر وخاک آن مشک اذفر در هر گوشکی از خدم
وحور ونعم وامتعه وآنچه لایق آن بود **خَيْرٌ لَكَ** بهتر است
مر ترا **مِنَ الْأُولَى** از کرامت نخستین که فتح بلاد است یا
نهایت امر بهتر است از بدایت چه ساعت بساعت بدرجه
رفعت متصاعد وبر ذروه کمال مترقی است **وَلَسَوْفَ**
يُعْطِيكَ وزود باشد که عطا دهد ترا **رَبُّكَ** آوندگار تو
مرتبه شفاعت درباره گناهکاران امت **فَتَرْضَى**

پس تو خشنود شوی یعنی عطا ارزانی دارد که تو گویی
بس است و من راضی شدم امام محمد باقر رضی الله عنه اهل
عراق شما میگویید که امیدوارترین آیتی از قرآن اینست
که لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل بیت برآنیم که امید
در آیة و لسوف یعطیک ربک فترضی بیشترست چه حضرت
رسالت صلعم راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد
نظم نماند بدوزخ کسی درگرو * که دارد چنین سیدی پیش رو *
عطایی شفاعت چنانش دهند * که امت تمامی ز دوزخ رهند *
و در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حضرت
رسالت صلعم فرمود که بپرسیدم پروردگار خود را و دوست
میدارم از آنکه نپرسیدمی گفتم الهی سلیمان را علیه السلام
ملک عظیم و فلان و فلان را این و آن عطا دادی حق سبحانه
گفت ای محمد الم یجدک ایا نیافت ترا ای محمد پروردگار تو
یتیما کودکی بی پدر فاوی پس جای داد ترا در کنف جد

جد و عم تو و در بحر الحقایق آورده که ترا در یتیم یافت
و در صدف نبوت جای داد نظم بس که غواص کرم
در تک دریای قدیم * غوطه زد تا بکف آورد چنین در یتیم *
یا دید ترا گوهر یگانه که بکمال قابلیت از همه کاینات
ممتاز بودی و بقطع علاقه از ماسوی متوحد ترا متمکن ساخت
مقام در حضرت احدیت جمع که خاص تست و وجدک
و یافت ترا خدای تو ضالا راه گم کرده بر دروازه مکه
وقتی که حلیمه دایه تو ترا آورده بود تا بجد و مادر تو
بسپارد فهدی پس راه نمود ترا بانکه جدت را بسر تو
رسانید یا در راه شام وقتی که با میسره بتجارت رفته
بودی و شتر تو از راه منحرف شده جبرئیل را فرستاد
تا زمام شتر گرفته باز راه آورد یا راه نیافته بودی بعلم
احکام ترا با آن راه نمود در حقایق سلمی رح مذکور است
که ترا یافت دوستی مستغرق در بحر معرفت و محبت بر تو

منت نهاده و بمقام قرب رسانید ووجدک عائلا
دریافت ترا درویش و عیال دار فاغنی پس توانگر ساخت
ترا بمال خدیجه یا بانکه تجارت کردی یا بغنایم که از کفار گرفتی
و در حقایق القرآن فرموده که مفتقر بودی بمشاهده خلق
ترا غنی گردانید بمکاشفه انوار جمال خود فاما الیتیم
پس یتیم را فلا تقهر قهر مکن و قدر ایشان بشناس
که شربت یتیمی چشیده واما السائل واما سائل را فلا
تنهر بانگ بر وی مزن و محروم مساز که درد بینوایی
و تنگدستی کشیده واما بنعمة ربک واما بنعمت
پروردگار خود که نبوت است فحدث حدیث
کن یعنی احکام آنرا بخلق برسان که تحدث بنعم
شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره
فرموده است که نعمت چیزی است محبوب بالذات
و منعم را اغلب شکور می باشد پس حق سبحانه حبیب

حبیب خود را صلعم را فرموده که از نعمت من سخن گوی
که خلق محتاج اند و محتاج چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را
دوست دارد پس بجهت تحدث نعمت من خلق را دوست من
میگردانی و من ایشانرا ترا دوست میدارم

سورة الانشراح مکیة وهی ثمان آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الم نشرح آیا ما کشاده نکرده ایم لک صدرک
برای تو سینهٔ ترا بمناجات حق و دعوت خلق
و غم امت در وی گنجد یا آیا دل ترا گنجایشی ندادیم که هرچه
از اسرار وحی بر تو وارد شود قبول تو اند کرد و گفته اند
شرح صدر اشارة است بخبری که در اخبار آمده از شکافتن سینه
مبارک آنحضرت صلعم چنانچه معلوم شد که شق صدر آنحضرت صلعم
متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیله بنی سعد نوبت
اولی که حلیمه مرضعه آنحضرت صلعم وی را برده بود یا در نوبت ثانی
و قولی هست که در سال ششم یا هشتم یا یازدهم از بعث نبی دیگر

اینصورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که در شب
معراج جبرئیل عم مرا تکیه داد و از بالا و سینه تا ناف من بشکافت
و میکائیل طشتی از آب زمزم آورده و درون سینه و حلق و عروق
مرا بدان بشستند و جبرئیل دل مرا برون آورده بشکافت
و بشست و در آخر طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان
آوردند و دل مرا از ان پر ساخته باز بجای آن نهادند و
نقل هست که بخاتمی از نور مهر کردند چنانچه اثر راحت
و لذت را هنوز در عروق و مفاصل خود می یابم **نظم**
دلم خزینهٔ اسرار بود و دست قضا ❁ درش ببست و کلیدش
بدلستانی داد **و وضعنا** و فرو نهادیم **عنک** از تو
وزرک بار گران تو **الذی انقض** آن باری که گران
ساخت **ظهرک** پشت ترا که اندوه کفار بود و اصرار ایشان
بر کفر و تعرض آنحضرت و گفته اند مراد عم گناهان امتست
که بدان گرانبار بودی آنرا برگرفتیم درباره ایشان قبول
فرمودیم **و رفعنا لک** و برداشتیم برای اظهار قدر تو ذکرک

ذکرک ذکر ترا به نبوت و رسالت و خاتمیت
یا آنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت
و تشهد و خطبه تا چون مرا یاد کنند یا خود بر تو صلوة فرستادیم
و دیگر الزام کردیم بدرود دران بر تو ذو النون مصری قدس سره
فرموده که رفعنا ذکرک اشارت بدانست که همه انبیا بر حوالی
عرش جولا مینمودند و طایر همت آنحضرت بر بالای پرواز
میکرد **نظم** سیمرغ فهم هیچکس از انبیا نرفت ❁ آنجا که تو
ببال کرامت بریده ❁ هر یک بقدر خویش بجائی رسیده اند
آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده ❁ ای محمد صبر کن **فان مع العسر**
یسرا پس بدرستی که با دشواری در دنیاست آسانی در آخرت
ان مع العسر یسرا بدرستی که با دشواری که ترا در مکه است
آسانی بود در مدینه در موضح آورده یا عسر یکه در مدینه باشد
یسری است در بهشت **فاذا فرغت** پس چون فارغ شوی
از تبلیغ رسالت **فانصب** پس رنج کش در موسم عبادت

یا چون فارغ گردی از نماز جهد کن در دعا یا چون از گذاردن
احکام قراءت یابی باستغفار اذکار امت مشغول شو
در سفر تاسع از فتوحات می آرد که مشغول شود که شیخ ابو مدین
قدس سره در تاویل این آیة فرموده که چون فارغ نشوی از
مشاهده اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهده جمال
رحمن وَإِلَى رَبِّكَ در وبدعای پروردگار خود فَارْغَبْ
رغبت کن همه وقت و هرچه خواهی ازو خواه که قادر
بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست
وسخن او بر درگاه قرب مقبول است ودعوت در محل قبول نظم
چون مقصود کون و مکان بود تست ٭ حذا امید هر آنچه مقصود تست

سورة والتين مكية وهي ثمان آية

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالتِّينِ سوگند بانجیر وَالزَّيْتُونِ وبزیتون در

در انوار آورده که تخصیص این دو میوه جهت آنست
که انجیر پاکست و بی فضله وغذائی لطیف سریع الهضم
و دوائی شریف و کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم
مطهر کلیتین دافع ریگ مثابه مفتح سده جگر و سپرز و سمن
بدن و در خبر آمده که بواسیر را قطع کند و نقرس را قوة دهد و
زیتون میوه ایست نان خورش و دوا و روغنی دارد بسیار
نفع و گفته اند مراد از انجیر و زیتون منبت ایشانست و آن
دو کوه است در ارض مقدسه یکی طور زیتا و دیگری طور تینا
که هر یک معبد یکی از انبیا بوده یا دو مسجد دمشق و بیت المقدس
و در معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهف است و زیتون
مسجد ایلیا و در تبیان گفته که جبل جودی و جبل بیت المقدس
است که حق سبحانه بدان قسم یاد میکند وَطُورِ سِينِينَ
و سوگند بطور سینین یعنی کوه زبیر که محل مناجات حضرت
کلیم علیه صلوة الله بود وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ و قسم بدین شهر

اماں دهنده یعنی مکه که مولد مبارک حضرت سید عالم است
صلعم و در بحر الحقایق آورده که بزبان اهل اشارت قسم است
بشجره تینیه قلبیه که ثمر علوم دینیه است و شجره زیتونه
مبارکه سریه که روشنی بخش مصباح دل است و طور سینا
روح دل است و طور سینین روح معلی است که بتجلی الهی
مجلی است و بلد امین که محل امن و امان است از هجوم آفات
تعلقات اکوان و حوادث قسم لقد خلقنا الانسان
بدرستی که ما آفریدیم آدمی را فی احسن تقویم در نیکو
ترین نگاشتنی یعنی مخصوص گردانیدیم از میان حیوانات
باتصاف قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص
مکونات یا مخلوق ساختیم او را مظهر اتم و اکمل و مجلی اعم
و اشمل تا حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود
ثم رددناه پس باز گردانیدیم او را اسفل سافلین بزیر ترین
همه فروتران یعنی عالم طبیعت یا زنده گردانیدیم بوی آثار

آثار ظهور و اظهار و اطوار شعور و اشعار را و چون دقایق
سمتم و حقایق این آیه در جواهر التفسیر ببسطی دلپذیر تحریر یافته اطلاع
بران حواله بمطالعه آنست و گفته اند معنی آیه آنست که آفریدیم
انسان را در نیکو صورتی و او را باز بردیم بسن خرافت که ارذل
عمرست و اسفل سافلین و دران وقت هیچ کار نتواند کرد و کسی را
دران سن هیچ مزدی نباشد الا الذین آمنوا مگر آنانکه بگروید
و عملوا الصالحات و کردند عملهای ستوده با بینه فلهم اجر پس مر
ایشانراست اجر غیر ممنون مزدی نابریده و کم نشده یعنی همچنانکه
در جوانی و صحت مزد عبادت ایشان می نوشتند در پیری
نیز ضعف با آنکه عمل نمیکنند بهمان دستور مزد ایشان باشد
و ثابت است فما یکذبک پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد
ای منکر بعث بعد بعد از ظهور دلایل یا مقر نمیشوی
بالدین بروز جزا و حساب الیس الله آیا نیست خدای
باحکم الحاکمین حکم کننده ترین حاکمان هست و در خبر آمده که اگر

بخواند الیس الله باحکم الحاکمین حکم باید کرد که بگوید که وانا
سورة العلق ذلک من الشاهدین مکیة وهی تسع وعشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

جمهور علما بر انند که اول چیزی که از قرآن نازل شده
پنج آیة است از اول این سورة وبیان حال برسبیل اجمال
انکه حضرت رسالت صلعم در غار حرا تکیه داشت یا
بر بالای کوه استاده بود ناگاه جبرئیل علیه السلام
بروی ظاهر شد وگفت ای مرا بر تو فرستاده اند وتو رسول
خدائی بدین امت انکه بخوان فرمود ما انا بقاری
جبرئیل وی را بگرفت وبفشرد چنانچه بی طاقت شد
پس بگذاشت وگفت بخوان همان جواب داد که
ما انا بقاری دیگر بار بگرفت وبفشرد وبگذاشت پس
گفت اقرا باسم ربک الذی وقول آنست که جبرئیل عم
از زیر پر خود نامه از حریر بهشت که بدر ویاقوت منسوج

منسوج بود بیرون آورد نزد او بنهاد وگفت
بخوان فرمود که من خواننده نیستم ودرین نامه چیزی
نوشته نمی بینم جبرئیل عم او را بخود ضم کرد وبفشرد چنانچه
نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت این صورت
واقع شد آنگاه وی را بگذاشت وآیة بخواند اقرا
بخوان قرآن را در وقتی که افتتاح کننده باسم ربک
بنام پروردگار خود الذی خلق آن خدائی که بیافرید
همه چیز را یا خلق کرد آدم را از خاک خلق الانسان
بیافرید آدمیان را من علق از خونهای بسته اقرأ
بخوان تکرار از برای مبالغه است وربک الاکرم
وپروردگار تو بزرگتر است از همه بزرگان وکرم او زیاده
از همه کریمان الذی علم آن خداوندی که بیاموزانید نوشتن
بالقلم بقلم تا علم را بخط قید کنند ودور از ابنا می آگاهی
دهند در پیشینیان آورده که آدم را علی نبینا وعلیه السلام

قراءت م

تعلیم کتابت داد و اشهر آنست که اول کسی که خط نوشت
ادریس بود ع م عَلَّمَ الْاِنْسَانَ بیاموخت خدای آدم را
مَا لَمْ يَعْلَمْ آنچه نمیدانست یا محمد صلعم تعلیم داد احکام
شریعت آنچه بدان دانا نبود كَلَّا اِنَّ الْاِنْسَانَ حقا
و بدرستی که آدمی یعنی ابو جهل لَيَطْغٰى هر آئینه از خدا
می برد گردن کشی میکند اَنْ رَاٰهُ اسْتَغْنٰى با آنکه می بیند
خود را که بی نیاز شده یعنی توانگر و چرا کسی بسبب مال
طاغی شود و عبادت حق فرو گذارد اِنَّ اِلٰى رَبِّكَ بدرستی
که بسوی آفریدگار الرُّجْعٰى بازگشت همه در آخرة و آنجا
اعمال بکار آید نه اموال نظم توانگری نه بمال است نزد
اهل کمال ٭ که مال تا لب گور است و بعد از آن اعمال ٭
آورده که ابو جهل میگفت که اگر ببینم محمد را در سجده هر آئینه
بسپرم گردن او را بقدم خود بالم روزی آنحضرت نماز
میگذارد او را خبر کردند بشتاب جانب روان شد بود

بدو نارسیده باز گشت رنگ از روی وی رفته و لرزه
بر اندام و اعضای او افتاده گفتند ترا چه رسیده است
گفت میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهائی
دهن باز کرده و مرغان پر در پر بافته این خبر بحضرت رسیده
فرمود که اگر نزدیک من آمدی ملائکه بر بودندی از وی عضو عضو
او را این آیة نازل که اَرَءَيْتَ آیا می بینی الَّذِيْ يَنْهٰى
آنرا که باز میدارد عَبْدًا بنده کامل را که محمد است صلعم
اِذَا صَلّٰى بوقتی که نماز میگذارد اَرَءَيْتَ آیا می بینی اِنْ
كَانَ اگر باشد بنده منهی از نماز عَلَى الْهُدٰى بر راه راست
اَوْ اَمَرَ یا میفرماید خلق بِالتَّقْوٰى به پرهیزکاری و را
توان داشت از آن اَرَءَيْتَ تکرار از جهة تاکید است
اِنْ كَذَّبَ اگر تکذیب کند ابو جهل ترا یا سخن حق را مطلقا
وَتَوَلّٰى و روی بگرداند از ایمان و بر گردد از طریق فرمان برداری
که مستحق چه نوع باشد از عذاب اَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانسته است
ابو جهل یعنی دانا نیست بِاَنَّ اللّٰهَ يَرٰى با آنکه از روی

از روی تحقیق می بیند قصد او را حبیب خدا اکابر بزرگان گفته اند
که در کلمه ان الله یری هم وعده مندرجست و هم وعیدی
ای عابد پرستش نمای که ترا می بیند و ای فاسق توبه کن
که ترا می بیند ای مرائی اخلاص ورز که ترا می بیند و ای زاهد در
خلوت قصد گناه کرده هوشدار که ترا می بیند درویشی بعد از
گناه توبه کرده و پیوسته می گریست گفتند چه می گریی که خدای
عفوست گفت آری هرچند عفو کند خجلت او را که می دیده است
او را از خود چگونه دفع کنم **نظم** گیرم که تو از سر گنه درگذری
زان شرم که دیدی که چه کردم چه کنم **نظم** سر خجالت
درویش زان بود در پیش که گر گناه ببخشند شرمساری هست
آورده اند که نوبتی دیگر که حضرت رسالت صلعم نماز میکرد
ابوجهل لعین برسید و گفت ای محمد ترا نهی کرده ام از نماز آنحضرت
او را تهدید کرد بسیار و وعید داد و بوجهل گفت مرا می ترسانی
و حال آنکه مجلس من از اهل وادی بزرگتر است و اهل مجلس من
بیشترند آیه نازل شد **کلا لئن لم ینته** حقا که ابوجهل اگر بازنه

بازنه ایستد از ایذای محمد صلعم **لنسفعا بالناصیة** بگیریم او را
بموی پیشانی و بدوزخ کشیمش **ناصیة کاذبة** پیشانی دروغگوی
خاطئة خطاکار وصف ناصیه بکذب و خطا بطریق اسناد
مجازیست و مراد صاحب ناصیه است **فلیدع** پس گو بخواند
ابوجهل **نادیه** اهل مجلس خود را **سندع الزبانیة** زود بود که ما بخوانیم
زبانیه دوزخ را برای بردن او بجهنم **کلا** نه آنچنانست
سخن که او گوید **لا تطعه** فرمان مبر او را بر ترک نماز یعنی بر مخالفت
او ثابت باش **واسجد** و سجده میکن بر دوام خدای را **واقترب**
و نزدیک شو به حضرت احدیت و در حدیث آمده که وقتی
که بنده به پروردگار خود اقرب باشد که در سجده بود این سجده
چهاردهم است و در فتوحات این سجده را سجده طلب قرب گفته

سورة القدر مکیة وهی خمس آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت رسالت صلعم مر صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل

هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدا جهاد کرده اصحاب متعجب شده
گفتند ما باین عمرهای کوتاه باین چنین دولتی چه توانیم رسید
حق سبحانه وتعالی این آیه فرستاد إِنَّا أَنزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم
قرآنرا کنایت بغیر مذکور دلالت بر قدر و شهرت او میکند
یعنی از بزرگی و شرف مستغنی از تصریح بآن و دیگر انزال او را
بخود اسناد فرمود و در وقت متبرک چنانکه فِي لَيْلَةِ
الْقَدْرِ در شب قدر یعنی نزول آن دران شب بوده یا تمام
قرآن دران شب از لوح محفوظ باسمان دنیا آمده و در بیت
العزات سفره سپرده اند و روح الامین در مدت بیست و
سه سال آیه آیه وسوره سوره بحسب مناسب مصالح بدنیا
آورده وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که مَا لَيْلَةُ
الْقَدْرِ چیست شب قدر یعنی با عزت و شرف که هر که درو
طاعت کند عزیز و مشرف گردد یا عملی که درو واقع شود نزدیک
خدای با قدر بود و گفته اند قدر بمعنی حکم است یعنی درو تفصیل کنند هم

هر کاری مشحون بحکمت که نقص را بدو راه نبود یا بمعنی تنگی است
که زمین دران شب بر ملائکه تنگ شود از بسیاری که ایشان
بزمین آیند لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ شب قدر بهتر است مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ
از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل دران جهاد کرده مر کسی را که دریابد
و بطاعت بروز آورد و شب قدر بقول امام اعظم دایر است
در سال و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من
آن شب را در ماه ربیع الاول و در شعبان دیدم و بیشتر در رمضان
یافته ام و اغلب علما برانند که در ماه رمضان است و در ده آخر
در شبهای وتر امید وارتر است و اصحاب شافعی بیست و یکم
و سوم را اختیار کرده اند و نزد امام ابو حنیفه شب بیست
و هفتم است فی الجمله عدد حروف ليلة القدر که سه بار درین
سوره تکرار یافته و کلمه هی که از کلمات این سورت است بیست
و هفتست فی الجمله قول اخر را تایدی میکند و حکمت در اخفای
شب قدر تعظیم همه شبهاست و احیای آن بعبادت است
نه بیداری نظم ای خواجه چه جویی ز شب قدر نشانی

هر شب قدر است اگر قدر بدانی تنزل الملائکة فرود آیند
فرشتگان بزمین باآسمان دنیا والروح وجبرئیل با ایشان
فیها دراین شب وقولی آنست که ملائکه فرود آید ملکی عظیم
که روح نام اوست یا به صنفی از ایشان که روح گویند یا روح
بنی آدم یا عیسی عم بموافقت ملائکه و در تفسیر حضرت خواجه
محمد پارسا قدس سره مذکور است که روح پیغمبر ما صلعم فرود آید
و در تیسیر آورده که جبرئیل عم با فرشتگان که ایشان را با
زمینیان علاقه آشنائی است فرود آیند و بخانهای مومنان
در روند و جبرئیل عم مومنان را مصافحه کند و علامت مصافحه
جبرئیل اقشعرار جلد و رقت قلب و اشک چشم بود و برای نشر
این سنت که ملائکه و روح بزمین آیند باذن ربهم بفرمان
آفریدگار ایشان من کل امر از بهر کاری بزرگ که حق سبحانه
قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت سلام سلام است
از همه آفات هی آن شب قدر حتی مطلع الفجر تا دمیدن
سفیده صبح اسرار علما و عرفا درین سوره بسیار است و در

و در جواهر التفسیر شمه از آن مذکور والی الله ترجع الامور

سورة البینة مکیة وهی ثمان آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

لم یکن الذین کفروا نبودند آنانکه کافر شدند من اهل الکتاب
از اهل کتاب توریت یعنی یهود و نصاری والمشرکین
از مشرکان عرب باز ایستادگان از کفر منفکین
حتی تاتیهم البینة تا آنکه آمد بایشان حجتی روشن رسول من الله
فرستاده از خدای که محمد است صلعم یتلوا میخواند بر امت
خود صحفا مطهرة صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان یعنی
قرآن آنرا صحف گفت برای تعظیم یا آنکه او جامع اسرار جمیع صحف است
فیها دران صحفها کتب قیمة نوشتهای راست و درست
یعنی احکام و مواعظه مقصود ازین آیة آنست که اهل کتاب
و مشرکان بردین خود بودند تا پیغمبر صلعم بیامد و ایشان را
بایمان خواند و بعضی بمدد توفیق بدولت ایمان رسیدند

وما تفرق و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد صلعم
الذین اوتوا الکتاب انانکه داده شده اند کتاب را الا من بعد
ما جاءتهم مگر از پس آن بدیشان آمد البینة پیغمبری یعنی پیش
از بعثت آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی بعد از انکه
مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی و بعضی کافر شدند
وما امروا و امر کرده نشدند اهل کتاب الا لیعبدوا الله مگر انکه
پرستش کنند خدا را مخلصین پاک کنندگان له الدین
برای خدای کیش خود را یعنی از شک و الحاد پاکیزه باشند حنفاء
میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام ویقیموا الصلوة و دیگر مامورند
بانکه بگذارند نماز مفروضه را در اوقات آن ویؤتوا الزکوة و بدهند
زکوة واجبه را بمحل وی ذلک و آنچه مامور شده اند بدان دین
القیمة دین و ملت درست است ان الذین کفروا بدرستی
انانکه نگرویده اند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری
والمشرکین و از مشرکان یعنی بت پرستان فی نار جهنم در

در آتش دوزخ باشند روز قیامت خالدین فیها جاوید
دران اولئک آن گروه هم شر البریة ایشان بدترین همه
آفریدگانند ان الذین آمنوا بدرستی که انانکه گرویدند وعملوا
الصالحات کردند عملهای پاک و ستوده اولئک هم آن گروه
ایشانند خیر البریة بهترین همه آفریدگان جزاؤهم پاداش
ایشانرا که خیر الخلیقة عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان
جنات عدن بوستانهای اقامت است تجری میرود من
تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها چه بوستان بی اب روان
نشاید خالدین پایندگان باشند ایشان فیها دران بوستانها
بهشت ابدا همیشه تاکید خلود است رضی الله خشنود باشد
خدای عنهم از ایشان و از طاعتهای ایشان در پذیرد و
رضوا عنه و خشنود باشند ایشان عنه از خدای بدادن ثواب
بی حساب بدیشان و ایشانرا بمنتهای مرادات و غایت
الغایات یعنی لقا که مطلب اعلی و مقصد اقصی باشد برساند

دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی مقصود ما ز دنیی و عقبی لقاست
ذلك آنچه مذکور شد از جنت و رضوان لمن خشی برای آنکسی است
که بترسد ربه از عقوبت پروردگار خود و بمثوبات اشتغال نماید

سورة الزلزال مدنية وهی ثمان اية

بسم الله الرحمن الرحيم

اذا زلزلت الارض چون جنبانیده شود زمین زلزالها
جنبانیدن وی که مقرر است نزدیک نفخهٔ اولی یا ثانیه یا بدان
درهم شکسته شود واخرجت الارض و بیرون آرد زمین اثقالها
بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفاین کنوز است یعنی
براند از درون خود و بیرون افکند وقال الانسان و گوید
انسان یعنی کافر و گفته اند عام است یعنی همه آدمیان
بعد از مشاهده این حال گویند مالها چیست مر زمین را که
پوشیدهای خود را آشکارا میکند یومئذ آنروز تحدث
سخن میگوید زمین بزبان حال و قول اصح آنست که خدای وی را

وی را بسخن آرد تا بگوید اخبارها خبرهای خود را از جنبانیدن
و بیرون آوردن مدفونات یا از عملهای که بروی ما
صادر شده است از اعمال که بروی صادر شده است
از اعمال بان ربك بسبب آنکه پروردگار تو اوحی لها
امر کند مر او را و دستوری دهد که خبر ده از اعمال مردمان که بروی
واقع بوده یومئذ آنروز یصدر الناس باز گردند و
بیرون آیند مردمان وبریان از موقف حساب اشتاتا
پراکندگان یعنی گروه گروه بعضی بدست راست و بعضی
بدست چپ لیروا و عطا نموده شوند اعمالهم جزای
کردارهای خود را در اسباب نزول آورده که دو تن بودند
یکی بکمبوت و لقمهٔ سائل را نمی نواخت و میگفت این اندک است
چیزی بسیار خیر باید کرد تا بران مزد دهند و دیگری گناه خود را
خوار میداشت و میگفت مارا بر نظره و خطره مواخذه
نخواهد کرد بلکه بکبائر عذاب خواهند کرد حق سبحانه در شان

این دو کس آیه فرستاد فمن یعمل پس هر کس که عمل کند مثقال ذرة
همسنگ مورچه خورد خیرا نیکی یره به بیند پاداش آنرا
ومن یعمل و هر که بکند مثقال ذرة شرا بوزن نمله صغیره
بدی یره بیابد مکافات آنرا ابن عباس رضی الله عنهما
فرمود که هیچ مومنی و کافری نباشد که بکند در دنیا خیری یا شری
مگر که خدای بنماید عمل وی را بوی اما سیئات مومن را بیامرزد
و حسنات او را فزون دهد و حسنات کافر ازار دکند و معذب
سازد ابن مسعود رض فرمود که محکم ترین آیتی در قرآن اینست پیغمبر
صلعم آنرا جامعه فاذه گفتی و در عین المعانی آورده که صعصعه
بن ناجیه که جد فرزدق رض نزد حضرت رسالت صلعم آمد و گفت
یا رسول الله آنچه بر تو فرود می آید بر من بخوان آنحضرت بروی
این آیه بخواند گفت حسبی حسبی همین بسنده است
چون کسی دانست که دران عرصه کبری از ذره و حبه و نقیر
و قطمیر بخواهند پرسید و هیچگونه فروگذاشتی نخواهد بود هر آینه

هر آینه امروز بحساب خواهد پرداخت و نکته حاسبوا قبل
ان تحاسبوا نصب العین خاطر خواهد ساخت نظم
حساب کار خود امروز کن که فرصت هست ❁ ز خیر و شر
بنگر تا چه هاست حاصل تو ❁ اگر بنقد نکوئی توانگری
خوش باش ❁ و رنه بغیر بدی نیست وای بر دل تو

سورة والعادیات مکیة و هی احدی عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت رسالت صلعم منذر بن و انصاری رض با خیلی
از صحابه بقبیله بنی کنانه فرستاد و فرمو که فلان روز بوقت صبح باید که
بر ایشان رسید و غارت کنید و فلان روز باز آئید ایشان چنان کردند
و در محل باز آمدن بسبب عبور بر آبی بزرگ توقفی افتاد منافقان
زبان دراز کرده با یکدیگر میگفتند که تمام آن سریه در بادیه
هلاک گشتند و کسی که خبر ایشان برساند نماند این سخن
بمومنان رسید اندوهناک شدند حق سبحانه برای خوشدلی

اهل ایمان از حال یاران آن سپاه بفرستادن این سوره
خبر داد که والعادیات سوگند باسپان دونده که بوقت دویدن
نفس زنند ضبحا نفس زدنی باآواز که صهیل بود فالموریات
پس برون آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش
یعنی نسیم نعل وسنگ زیر سم آتش زنند قدحا آتش زدنی
فالمغیرات پس قسم بغارت کنندگان صبحا در وقت صبح
مراد اسبان ایشانند فاثرن پس برانگیختند آن اسپان
به بوقت سپیده دم نقعا غباری در کناره آن قبیله
فوسطن پس بمیان درآمدند به بدان وقت جمعا
گروهی را از دشمنان دین ان الانسان بدرستی که آدمی
مراد ابی منافقست یا جمع خود که از جوفها در میان مردمان
می انگیختند یا مطلق انسان لربه مر پروردگار خود را
لکنود ناسپاس است وگویند آیه در شان ابو حباحبست
امام ابو اللیث رح آورده که سه نفر از عرب در یک عصر یگانه

یگانه بودند هر یک در صفتی اشعث در طمع و ابو حباحب
در بخل و حاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد میکند که ابو حباحب
بخیل است و اندک خیر و گفته اند کنود آن باشد که محنت برشمارد
واز نعمت خیر یاد نیارد و در حدیث ابی امامه رض هست که
کنود آنست که تنها خورد و عطا ندهد و بنده بزند وانه و
بدرستی که خدای علی ذلک بر بخل و کفران لشهید هر آینه
گواه است جهت ظهور اثر آن ازو وانه وبدرستی که انسان
لحب الخیر برای دوستی مال لشدید هر آینه سخت است
یعنی بخل وی بغایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرمود
که اگر مال را دوست میداری بده تا بتو بازد و برای وارث
منه که داغ حسرت بر دل تو نهند نظم مال همان به که بیاران دهی
گر بدهی به که انجا کش نهی زر زپی منفعت است ای حکیم بهر
نهادن چه سفال و چه سیم زر از بهر خوردن بود ای پسر زبهر
نهادن چه سنگ و چه زر افلا یعلم ایا نمیداند انسان که اذا

بعثر ما فی القبور چون ظاهر کرده شود آورده شود آنچه در گورهاست
یعنی اموات وحصل وحاصل گرده شود یعنی ظاهر کرده شود
ما فی الصدور آنچه در سینهاست یعنی باد میان آرند و
خیر و شر آنرا متمیز سازند جواب اذا اینست که خداشان
پاداش خواهد داد ان ربهم بدرستی که آفریننده کار ایشان بهم
باقوال و افعال ایشان یومئذ آن روز رستخیز لخبیر داناست
سورة القارعة وبر جزا دادن توانا مکیة وهی احدی عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

القارعة روز کوبنده ما القارعة چیست کوبنده وما
ادریک ما القارعة وچه چیز ترا دانا گرداند تا بدانی ما القارعة
چیست کوبنده مراد روز قیامت است که بکوبد دلها بهول
و هیبت یوم یکون الناس روزی که باشند مردمان از
شدت روز رستخیز کالفراش المبثوث مانند پروانه پراکنده تا چون
غوغاء ملخ که بهم بر می آیند پایمال و پریشان احوال میشوند و بکوه

وتکون الجبال و گردد کوهها از هول این روز کالعهن
مانند پشم رنگین المنفوش زده شده بکمان ندافی یعنی
کوهها در تفرق اجزا و تطایر آن در هوا بمثابه پشم رنگین
زده بکمان ندافی یعنی کوهها در تفرق اجزا
و تطایر آن در هوا بمثابه پشم رنگین زده شده چه رنگ
در پشم رایت کند و در زدن زود متفرق و منتشر گردد
فاما من ثقلت اما در آن روز هر که گران باشد موازینه
ترازوهای اعمال او یعنی مقادیر انواع حسنات
اندراج بود فهو پس او فی عیشة در زندگانی باشد
راضیة پسندیده واما من خفت واما آنکه سبک بود
موازینه ترازوهای کردار او بآنکه حسنه ندارد یا آنکه راجح
بر سیئات او فامه پس جای او هاویة هاویه است
و آن درکه باشد زیر ترین همه درکها وما ادریک و چه چیز
دانا گرداند ترا ماهیه چیست جای او نار حامیة آتش بغایت

سورة التكاثر مكية رسيده در سوزن وهي ثمان اية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که بني عبد مناف و بني سهم بر يکديکر تفاخر
کردند بکثرت مردم قبيله هر دو مردم بني عبد مناف بيشتر آمد
بني سهم کفتند که بسيار مردم ما در جاهليت کشته ما مرده و زنده
را شمار ميکنيم چون برين نوع شمردند قوم بني سهم بيشتر آمدند
بسه خانواده حق سبحانه اين آيه فرستاد که الهيكم التكاثر
مشغول کرد شما را فخر کردن به بسياري قوم حتى زرتم المقابر
تا حديکه آمديد بکورستان ها و مردکان را شمار کرديد و کفته اند
معني آيه اينست که مشغول شديد بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق
امور معيشت کشتيد تا آنکه بمرديد و آمديد بمقابر کلا
نه چنين است بايد که همت عاقل مصروف دنيا شود و از
آخرت فراموش کند که اجل ناکاه بوي فرود آيد و ندامت
سود ندارد نظم روزي که اجل کند شبيخون البته ببايد از

از جهان رفت کردل بود اسير دنيا آسمان ره
آنجهان توان رفت سوف تعلمون زود باشد
که بدانيد عاقبت تفاخر و تکاثر را يعني بوقت مرک
ثم کلا سوف تعلمون پس حقا که زود بدانيد جهت
خطاء خود را بوقت نشور کلا نچنان بايد که بر زندها و مردها
مباهات کنيد لو تعلمون اکر بدانيد چه احوال در پيش
داريد علم اليقين دانستني درست بيکمان هر آئينه
شما باز داريد از آخرت و مکاثرت لترون الجحيم
بخداي که بخواهيد ديد دوزخ را از دور وقتي که بر صراط
مي آرند ثم لترونها پس هر آئينه بخواهند ديد آنرا عين
اليقين ديدني بچشم بيشک وقتي که بوي در آييد ثم لتسئلن
پس هر آئينه پرسيده شويد يومئذ آنروز بوقت محاسبه
عن النعيم از نعمتهاي که بدان مشغول شده ايد
و از عبادتها باز مانديد خطاب مخصوص است بهر که دنيا

اورا از دین باز دارند و گفته اند مخاطب کفارند
واصح آنست که اعم دارند چه همه کس را از شکر نعمتی که داشته
سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند باب سرد
در طب یا سایه خنک یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام
یا تخفیف شرایع یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغ چه
در حدیث آمده که دو نعمه است که بیشتر مردمان در ان مغبونند
و قدر آن نمی شناسند یعنی صحت و فراغت و در عین المعانی
آورده که نعیم محمد است صلعم همه را از دعوت و ملت و اتباع
سنت او خواهند پرسید **نظم** چه نعمت است بزرگ
از خدا که بر ثقلین ❊ سپاس سپید ارهی این نعمت است فرض العین ❊

سورة العصر مکیة وهی ثلث آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که ابو الاشدین مر صدیق را رض گفت زیان
کردی ای ابوبکر دین پدرانرا بگذاشتی و از عبادت بتان
بنان دست باز داشتی جواب داد که زیانکار نباشد که سخن
خدا و رسول را بشنود و عمل خیر بجا آرد بلکه زیانکار آن است
که بت پرستد و متابعت شیطان کند حق سبحانه موافقت صدیق را
این سورت فرستاد که **والعصر** سوگند بخدای روزگار یا بروزگار
که مشتمل است بر روزگار اعاجیب بسیار یا بنماز دیگر یا
بعصر هر پیغمبر یا بعصر تو ای محمد که فاضلترین عصرهاست جواب
قسم آنکه **ان الانسان** بدرستی که انسان یعنی ابو الاشدین
یا ابوجهل یا همه آدمیان **لفی خسر** هر آیینه در زیانند
بسبب صرف اعمال در مطالب ناپایدار **نظم** مده بیهده
عمر عزیز نقد ز دست ❊ که بس زیان کنی و مر ترا اندر سود ❊
پس همه مشرکان عمر در زیانکاری اند **الا الذین امنوا** مگر آنانکه
گرویده اند **وعملوا الصالحات** و کردارهای پسندیده کرده اند
و وصیت کرده اند یکدیگر را **بالحق** بعملی راست و درست و اقامت
بر طریق حق یا بقول اصح که قرآنست **وتواصوا بالصبر** و وصیت کرده

که مشتمل است

بصبر بر طاعت یا صبر از معصیت و بعضی از مفسران
گویند نفی خسر کنایت است از حال ابوجهل و امنوا ایمائی
میکند بصفت صدیق رض و عملوا الصالحات اشارت
بکردار فاروق و تواصوا بالحق مخبراست از گفتار ذوالنورین
و تواصوا بالصبر حاکیست از سیرت مرتضی علی کرم الله وجهه

سورة الهمزة مكية وهي تسع آية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که اخنس بن شریق عیب رسول صلعم میگفت
و در حضور ولید مغیره غیبت آنحضرت میکرد حق سبحانه
در بارهٔ ایشان این سوره فرستاد که ویل وای لکل
همزة مر هر عیب کننده را یا کسی را که طعنه
زننده بود و بدست و چشم اشاره کننده لمزة الذي جمع
آنکسی که جمع کرد یعنی گرد آورد مالا مالی را وعدده و شمرده
آنرا یا شمار آن نگاه داشت یحسب ان ماله اخلده مقدار

میپندارد انکه مال جمع کرده اورا جاوید خواهد ساخت
در دنیا کلا نچنانست که آدمی میپندارد لینبذن هر آینه
انداخته شود في الحطمة در حطمه و آن نام درکه ایست از دوزخ
که هرچه در وی افتد شکسته و سوخته گردد وما ادراك و چه
چیز دانا گردانید ترا تا دانی که ما الحطمة چیست حطمه نار الله
الموقدة آتش خدای برافروخته شده یعنی خدای آنرا
برفروخته و هرچه حق برفروزد دیگری نتواند که فرونشاند
نظم چراغی را که ایزد برفروزد هرانکو پف زند ریشش
بسوزد التي تطلع آن آتش که برآید و غالب شود على الا
فئدة بر دلها و میان آن درآید و تخصیص این آتش بدل
کافر جهت آنست که دل او محل عقاید ناشایسته و منشاء
ادمیان اخلاق ناپسندیده است انها بدرستی که آن آتش
صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد
آتشی عجب است حسین قدس سره فرموده که بهشتا دسال

علیهم مؤصدة یعنی مکان آن برکافران فرو بسته شده في عمد ممددة بستونها دراز یعنی درکه در بسته اند و ستونها بر آن زده

آتش نار الله الموقدة در باطن ما زدند تا تمام سوخته شد گاه
شوری از مقدحه انا الحق بیرون جست و دران آتش سوخته
رفتا داکنون سوخته باید که از سوزش خبر دهد نظم ای شمع بیا
تا من و زار بگرییم کاحوال دل سوخته هم سوخته داند

سورة الفیل مکیة و هی خمس آیة
بسم الله الرحمن الرحیم

در کتب سیر نقلها معتبر مذکور است که ابرهه صباح
که از جانب نجاشی رح والی یمن بود در موسم حج دید که
مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه می شوند معلوم کرد
که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق نخوتش
در حرکت آمده در حرکت آمده داعیه کرد که در مقابله آن
خانه بسازد و وجوه حجاج را بدان منصرف گرداند پس در صنعا
از رخام ملون کلیسایی ساخت قلیس نام و در و دیوار آنرا
بزر و جواهر مرصع و مزین گردانید و خلایق و طوایف را در ولایت یمن

یمن بطوف آن تکلیف نمود و این صورت اگرچه بر قریش
شاق بود اما بجز شکیبایی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت
آن خانه مشغول شده رتبه مجاورت یافت و شبی آن بیت
محدث را بحدث آلوده ساخت و فرار نمود آن خبر در آفاق
و اقطار منتشر گشت و طبایع مردم از طواف آن متنفر شده ابرهه
ابرهه ازین حال متغیر گشته لشکری جمع کرد با فیلان قوی پیکر
مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد و فیل محمود را که
که بعظمت جثه بمثابه کوه پاره بود نظم بهیکل قوی راست
چون کوه قاف ∴ چو شیری عرین چابک در مصاف
با خود برد و بحوالی مکه معظمه آمده مواشی قریش را غارت کرد
و اکابر مکه متحصن شدند و ابرهه از اول روز لشکر بر نشانده و فیلانرا
برانگیخته روی بمکه نهاد و فیل محمودی روی از دیوار شهر مکه بر
گردانیده متوجه لشکرگاه شد و هرچند فیلبانان کوشیدند که رو
او بجانب شهر کنند میسر نشد و فیلان دیگر بجهت اعراض او

ازانجا نه پیش نمیرفتند ابرهه درین حال فروماند و جماعت
قریش از بالای جبال نظر بر گماشته که آیا حال بر چه منوال میگذرد
که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه با گردنهای سبز
پدید آمدند و حمله آورده بران لشکر سنگ باران کردند و سنگ بنفس
همه قوم ابرهه مستاصل شدند کما قال الله تعالی أَلَمْ تَرَ كَيْفَ
آیا ندیدی یعنی ندانستی که چگونه فَعَلَ رَبُّكَ کرد پروردگار تو
بِأَصْحَابِ الْفِيلِ بخداوندان پیل یعنی ابرهه و لشکریان
أَلَمْ يَجْعَلْ آیا نساخت و نیفکند كَيْدَهُمْ مکر ایشان را که در
تخریب کعبه داشتند فِي تَضْلِيلٍ در تباهی و بطلان وَأَرْسَلَ
و فرستاد عَلَيْهِمْ برایشان از طرف دریای هند طَيْرًا
مرغانی أَبَابِيلَ گروه گروه منقارهای ایشان چون منقارهای
مرغ و پنجهای ایشان چون سر سبع و گویند مرغان سبز با منقارها
زرد تَرْمِيهِمْ می افکندند آن لشکرها بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ
بسنگی از گل و سنگ یعنی گل سنگ شده فَجَعَلَهُمْ پس ساخت خدای

خدای ایشان را ابدان سنگهای كَعَصْفٍ چون برگ کاه
مَأْكُولٍ خورده شده یعنی خورد در روی افتاده و نابود کرده کنا بتبعیت
از استیصال ایشان آورده که هر مرغ سه سنگ داشت یکی در
منقار و دو در پنجهای و بر هر عضوی که از بدن کافران زدندی
از جانب دیگر بیرون رفتندی و بر هر سنگی نام یکی از سنگدلان که
نیت خرابی خانه خدا داشتند نوشته بود ابرهه تنها
بهزیمت رفته خود را پیش نجاشی رسانید و از مکه تا حبشه مرغی
که آن سنگ که بنام ابرهه موسوم بود و برای هلاک او مقرر
کرده در منقار داشت ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی
بالای سر ابرهه پرواز میکرد چون ابرهه صورت حال بعرض
رسانید و نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که
چندین هزار را هلاک ساختند ابرهه را درین حال نظر بران مرغ
افتاد گفت ای ملک یکی از مرغان اینست همان لحظه
آن مرغ سنگی که داشت بر سرش افکند و هم در نظر نجاشی هلاک شد

و از این صورت آیتی عربی بر صحیفهٔ دل نجاشی منقش شد نظم
نوشته خامه تقدیر بر جریده دهر خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار

سورة قریش مکیة و هی اربع آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

امام زاهد رحمه الله علیه آورده که قریش را برای تجارت
دو سفر بود زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم
ایشانرا اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و قریش باصح
روایت لقب نضر بن کنانه است و هر کس که از عرب
نسب او بنضر منتهی میشود قریشی است و بعضی از علماء انساب
برانند که لقب فهر بن مالک است که نبیرهٔ نضر باشد پس حق سبحانه
برای اثبات نعمت بر ایشان این سوره فرستاد و گفت
شگفت نمائید و متعجب شوید لایلاف قریش برای پیوستن
قریش بیکدیگر پیوستن ایشان رحلة الشتاء در سفر
زمستان والصیف و تابستان برای عبادت ایشان م

قریش

ایلافهم

مر اصنام را یعنی محل تعجب است که من ایشانرا این نعمت
و حرمت داده ام و ایشان از پرستش من به پرستش
بتان مشغول شده اند فلیعبدوا پس باید که پرستند
رب هذا البیت خداوند این خانه معظم را که
بیت آینست الذی اطعمهم آن خداوندی که طعام داد
ایشانرا بدین دو رحلت و سیر گردن من جوع از گرسنگی
وامنهم و ایمن گردانید ایشانرا بجهت حرم محترم من خوف
از خوف و ترس آنها که در حوالی مکه اند و یکدیگر را میکشند و غارت میکنند

سورة الماعون مکیة و هی سبع آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

مفسران بر آنند که نیمهٔ اول این سوره در شان کافرانست
و نصف آخر در بارهٔ منافقان آورده اند که ابوجهل
لعین تکذیب قیامت کردی و هر گاه که وصی یتیمی
بودی او را وقت و کسوه از مال خود بردی و براندی

وپیوسته مردمانرا از انفاق بازداشتی حق سبحانه فرمود
أَرَأَيْتَ آیا دیدی و دانستی الَّذِي يُكَذِّبُ
آنکسی را که تکذیب میکند بِالدِّينِ بروز جزا یا باور ندارد
یعنی ابوجهل فَذَلِكَ الَّذِي پس او آنکس است که از
روی روز و عنف و ستم يَدُعُّ الْيَتِيمَ دفع میکند
یتیم را و میراند و گفته اند ابو سفیان یا ولید شتری کشته بود
و بخش میکرد یتیمی از و نصیبی طلبید اورا بعصا زد حق سبحانه
مذمت او میکند که میزند یتیم را وَلَا يَحُضُّ و تحریص نمیکند
و ترغیب نمینماید اهل خودرا عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر طعام دادن
درویش و محتاج یعنی آنرا خود میدهد و نه کسی را میفرماید بلکه از
احسان میکند نظم چون زکرم سفله بود در گران ؛ منع کند
از کرم دیگران ؛ سفله نخواهد دگری را بکام ؛ خس نگذارد
مگسی را بجام ؛ پس در شان منافقان میگوید فَوَيْلٌ
پس سختی عذاب لِلْمُصَلِّينَ برای نماز گذارندگان ریایی

ریایی یعنی ابن ابی و اصحاب او الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَنْ
صَلَاتِهِمْ از نماز خود سَاهُونَ بی خبرانند و غفلت ورزندگان
در زندگانی یعنی ازان حسابی نگیرند و جز بحضور مردم نگذارند مراد
آنست که اهل نفاق در خلوت پروای نماز ندارند و چون بصحبت رسند
نظم کلید در دوزخ است آن نماز ؛ که در چشم مردم گذاری
دراز ؛ الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان يُرَاءُونَ ریا میکنند در کردار
بامید ثنای مردم وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ و باز میدارند مال زکوة را
یعنی نمیدهند و گفته اند متاع ماعون خانه است که مردم بدان یکدیگر
معونت کنند چون دیگ و کاسه و تبر و بیل و قولی آنست که مراد
از ماعون سه چیز است که منع آن نشاید منع آب و آتش و نمک

سورة الکوثر مکیة و هی ثلث آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

در معالم آورده که عاص بن وایل با پیغمبر صلعم نزدیک باب بنی سهم
ملاقات کردند و زمانی باهم سخن گفتند حضرت رسالت پناه

بیرون رفت و عاص بمسجد آمد جمعی از صنادید قریش که در
مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت با این
ابتر و عادت عرب آن بودی که هرکه را پسر نبودی او را ابتر
گفتندی یعنی ازو عقب نخواهد ماند و دران ایام پسر آنحضرت
طاهر نام که از خدیجه کبری داشت گذشته بود چون خبر به حضرت
پیغمبر صلعم رسید دل مبارکش اندوهناک شد حق سبحانه برای تفریح
دل آنحضرت و تسلی خاطر مبارکش آیه فرستاد که انا اعطیناک
بدرستی که ما عطا کردیم ترا الکوثر بسیاری از خیرات این
لفظ فوعلست از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیری بسیار و علم
و عمل بسیار و در عین المعانی آورده که بسیاری نعمت و گفته اند
کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت دوستان و هواداران
و اشهر آنست که کوثر جوئیست در بهشت و در حدیث معراجیه
آمده که بالای هفتم آسمان جوئی دیدم و بر لب جوی خیمها بود
از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی

جوی دیدم از جبرئیل ع م پرسیدم که این چیست فرمود که این جوی
کوثر است که حق سبحانه و تع بتو عطا کرده در معالم التنزیل
از حضرت رسالت صلعم نقل کرده اند که گفت کوثر در بهشت
کنارهای او از زر است و مجرای او از در و یاقوت و خاک او
خوشبوی تر از مشک و سپید تر از برف و حدیثی دیگر هست که
حوض من یعنی حوض کوثر مسیره یکماه راه است آب او سفید تر
از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او مانند ستارگان
آسمان هرکه ازان حوض آب خورد هرگز تشنه نشود صاحب
تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرتست بوحدت
و شهود وحدت در عین کثرت و این نهریست در بوستان
معرفت که هرکه ازان سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت
ایمن است و این معنی خاصه حضرت رسالت و اکمل اولیاء امت اوست
فصل پس نماز گذار لربک برای پروردگار خود خالص از برای
رضای او وانحر و شتر قربانی کن برای وی بخلاف مشرکان

که برای بتان قربان میکنند یا دست را بر دست چپ نه
در نماز نزدیک نحر و آن موضع قلاده است و گفته اند مراد
نماز عید است و قربان کردن بعد از آن إن شانئك
بدرستی که دشمن تو یعنی عاص هو الابتر او ست دم بریده
و منقطع از خیر و بی از نسل از ذریه بسیار و حسن صیت و اشتهار
و آثار فضل و کمال تو تا قیامت باقی خواهد بود
آثار اقتدار تو تا حشر متصل خصم سیاه روی تو بی رونق و خجل

سورة الکافرون مکیة و هی ست آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

گروهی از قریش چون ابوجهل و عاص و ولید و امیه و امثال این
بزبان عباس رض پیغام فرستادند که پیغمبر صلعم که تو یکسال
خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجای آریم
چون پیغام بآنحضرت رسید مقارن حال جبرئیل عم نازل شد و
این سوره فرود آورد که قل بگو ای محمد صلعم در جواب ایشان یا

یا ایها الکافرون مراد همان جماعت اند که مذکور شدند
و خدای سنت را ایشان ایمان نیارند لاجرم گفت با ایشان
بگوی لا اعبد و نخواهیم پرستید ما تعبدون آنچه شما
می پرستید از آن یعنی بتان جماد و لا انتم و نیستید شما عابدون
پرستندگان در استقبال ما اعبد آنرا که من پرستش میکنم
لکم دینکم مر شما راکیش است شما که بران معتقد اید
و دست باز نخواهید داشت ولی دین و مراست دین
و آیین من که بر آنم و نخواهم گذاشت یا شما راست جزای کردار شما
و مراست پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز هست و این
آیه بآیة السیف منسوخ شده ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که در قرآن سوره نیست که بر شیطان سخت تر و صعب تر
زیرا که توحید محض است و ثواب خواندن او برابر ربعی از قرآن باشد

سورة النصر مدنیة و هی ثلث آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

و لا انا عابد ما عبدتم ... و لا انتم عابدون ما اعبد

اذا جاء چون بیاید نصر الله یاری کردن خدای یعنی
ظفر دادن ترا بر قریش والفتح و فتح مکه ترا و فتح بسایر
بلدان مر امت ترا ورایت الناس یدخلون
و به بینی تو ای رسول برگزیده مردمان را که در می آیند فی
دین الله در دین خدا که اسلام است افواجا گروه گروه
و در سال نزول این سوره و تتابع وفود چون بنی اسد
و فزاره و بنی مره و بنی البکا و کنانه و بنی الهلال و بنی
نجیب و دارم و غیر ایشان از انجاد اطراف بخدمت
آمده نزد آنحضرت و بشرف اسلام مشرف شدند
فسبح پس تنزیه کن خدا را تنزیهی مقترن بحمد
ربک بستایش پروردگار تو یا بگوی یا بگوی
سبحان الله وبحمده و از قول بی بی عایشه رض منقولست
که بعد از نزول این سوره ندیدم که پیغمبر صلعم نماز گذاردی
الا که گفتی سبحان الله وبحمدی اللهم اغفرلی و گفته اند که نماز

مطلب

که نماز کن بنام خدای واستغفره و آمرزش کن یعنی برای
طلب هضم نفس و استقصار عمل خود گفته اند استغفار کن برای
گناهان امت خود انه کان بدرستی که خدای هست
توابا قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما برانند که
نزول این سوره قبل از فتح مکه بود و درین سوره خبر وفات
رسول است صلعم در وقتی که نازل شد پیغمبر صلعم بر خواند
ابن عباس رض بگریست و چون آنحضرت دید پرسید
که چرا میگریی ابن عباس جواب داد که خبر دادن از
رفتن تو حضرت فرمود که چنانست که تو گفتی سید عالم
صلعم بعد از نزول این سوره دو سال بزیست و آخر سوره
که تمام فرود آمده اینست و صحابه این سوره را سوره تودیع
می گفتند و در کشاف آورده که چون این سوره رسول صلعم
فاطمه زهرا را رض طلبید و گفت ای دختر خبر وفات من داده اند
نظم نامه رسید زان جهان بهر مراجعت برم عزم رجوع میکنم

رخت بجرخ مي برم فاطمه بگريست آنحضرت فرمود مگر نمي
كه تو اول كسي باشي از اهل بيت من كه بمن رسي پس فاطمه بخنديد

سورة مسد مكية وهي خمس آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

چون آية وانذر عشيرتك الاقربين نازل شد حضرت
حضرت رسالت صلعم بكوه صفا برآمده ندا كرد كه يا صباحاه
رؤساء قريش نزد وي جمع آمدند فرمود كه اگر من شما را خبر كنم
بانكه در پاي اين كوه جمعي آمدند بداعيه آنكه بر شما شبيخون كرده
دست بقتل وغارت بگشايند مرا در آن تصديق ميكنيد
يا ني گفتند چرا نكنيم تو پيش ما بدروغ متهم نشده فرمود كه
اِنِّيْ نَذِيْرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيْدٍ ابولهب
برخاست وگفت هلاكت باد ترا مارا براي اين خواندي
ورواتي هست كه بدو دست سنگي برداشت كه بر آنحضرت
افكند درهمان حق سبحانه آية فرستاد كه تَبَّتْ هلاك وناپود

وناپود باد يَدَا اَبِيْ لَهَبٍ هر دو دست ابي لهب كه سنگ
برداشته خاست كه بر حبيب من زند ابي لهب عم حضرت
رسول الله بود وعبد العزى نام داشت وبواسطه بسيار
معادات او با رسول صلعم بر وي نفرين ولعنت واقع شد
وبعضي معني آية برين وجه گفته كه ناچيز باد دنيا وآخرت
وَتَبَّ وهلاك شد وناچيز گشت خبر است بعد از دعا
آورده اند كه ابولهب اين سخن شنيد وگفت اگر آنچه برادر
زاده من ميگويد مال و فرزند فدا كنم حق است مال و فرزند فدا
كنم وخلاصي يابم رد قول او را آية آمد مَا اَغْنٰى عَنْهُ نفع
نكند از وي خاصيت اين نفرين ولعنت را مَالُهُ خواسته
او وَمَا كَسَبَ وآنرا كه كسب كرده است يعني فرزند او
عتبه يا مراد مكسوب اوست از ارباح تجارت ومنافع معاملات
سَيَصْلٰى زود باشد كه در آيد كه در نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ
آتشي با زبانه يعني شعله زننده كه آتش دوزخ است

وَامْرَاَتُهُ وزن او ام جمیل بنت حرب خواهر ابو سفیان
نیز با او در آید حَمَّالَةَ الْحَطَبِ بردارنده هیمه وکشنده
هیزم و آنچنان بوده که ام جمیل در همسایگی رسول الله صلعم
خانه داشت روزها پشتهای خار و دستهای خاک جمع
کردی بشب آوردی و بسر راه پیغمبر صلعم بریختی تا خاری در
دامنش آویزد یا در پایش خلد آنحضرت که بنماز بیرون آمد
آنها را از سر بر گرفتی و بطریق ملایمت گفتی این چه نوع
همسایگی است که با من میکنید نظم میریختند در ره تو
خار و با همه ؛ چون گل شکفته بود رخ دلستان تو ؛
و گفته اند هیزم کشی عبارت از سخن چینی که آتش خصومت
میان دو کس بر می افروزد نظم میان دو کس جنگ چون
آتش است ؛ سخن چین بدخواه هیزم کش است ؛
کنند این و آن خوش دگرباره دل ؛ وی اندر میان خاکسار و
خجل ؛ میان دو کس آتش افروختن ؛ نه عقل است خود در میان سوختن ؛ و ام

جمیل این خصلت داشت یا حامل حطب جهنم بود
که بجهت معاونت رسول الله صلعم بار گناه مردم
برداشتی و گویند فی نفس الامر وی هیزم میکشید برای
خود چنانچه رسم زنان عرب است روزی پشته هیزم
در پشت داشت مانده شده رسن هیزم در گردنش
بود آنرا بر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی بیامد و آن پشته را
در پشت او از سنگ فرو کردانید رسنش در گردن مانده
خفه شد و بدوزخ رفت حق سبحانه خبر داد که فِي
جِيدِهَا در گردن او حَبْلٌ رسنی مِنْ مَسَدٍ از
لیف خرما که هیزم بران بر بسته بود و گویند مراد سلسله
حدید دوزخ است که روز قیامت در گردن وی بسته بدوزخ کشند

سورة الاخلاص مکیة وهی اربع آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

جمعی از قریش گفتند ای محمد صفت کن از برای ما آنخدا را که

که به پرستش او دعوی میکنی و در معالم آورده که گروهی
از یهود گفتند که یا ابا القاسم وصف خدای را تا بتو ایمان
آریم در توریت صفت او را دیده و دانسته ایم بگو چه
چیز است و چه میخورد و چه می‌آشامد و از که میراث گرفته
و میراث او که خواهد گرفت این سوره نازل شد قل
بگو در جواب ای محمد که آنکسی از وی می‌پرسید هو الله
اوست خدای احد یگانه متوحد بذات و متفرد
بصفات الله الصمد خدای که بی نیاز است
از همه و اوست پناه نیازمندان نخورد و نیاشامد
و پاینده است که هرگز فانی نشود ماوردی آورده که صمد
آنست که هرچه خواهد کند و در عین المعانی از امام
علی بن موسی الرضا رضی الله عنه نقل کرده که صمد
آنست که عقلها از اطلاع بر کیفیت او نا امید باشند
نظم کمالش روی هر اندیشه بربست ** خرد را او یکی
پشت

پشت زین اندیشه بشکست لم یلد نزاد کسی را
رد یهود است که گفتند عزیر پسر خداست و
لم یولد و زاده نشده از کسی رد نصاری است
که گویند عیسی پسر مریم خداست ولم یکن و نیست و نبوده
و نخواهد بود له مر او را کفوا همتا احد هیچکس رد مجوس
و مشرکان عرب است که گفتند او را کفو هست یعنی
اهرمن و بتان حاشا که نیست شیخ علی رودباری
قدس سره فرموده که شرکت دایر است بر عدد و
تغلب و علت و معلول و شکل و ضد حق سبحانه نفی وجود
متماثل در ماهیت و متکافی در قوت متصور تواند بود
و متماثل ماهیت و متکافی در قوت و متاخر باشد
در رتبه مرتبه بمثابه معلول مثل ولد یا متقدم در آن
بمنزله علت مثل والد یا معیت دارد بمثابه مقارن
مثل کفو پس بتمهید قاعده توحید که نقل هو الله احد

الله الصمد تقدیم یافت بلم یلد که مقتضی نفی صنف
اولست و لم یولد که اقتضای نفی صنف دوم میکند
و لم یکن له کفوا احد که مقتضی صنف سیوم است تمام شد
تنبیه
و امام ساوجی رح فرموده که معطله گویند عالم را صانع
و فلاسفه برانند که هست اما او را نام و صفت نیست
مذهب ثنویان آنست که شریک دارد و مشبهه را
اعتقاد آنست که بخلق ماند یهود و ترسا گویند که او را
زن و فرزند هست و معتقد مغان آنست که
کفو دارد چون بنده مومن گفت هو از تعطیل بیزار شد
چون گفت الله از گفتار فلاسفه بیزار شد چون گفت
احد از روش ثنویه برائت نمود چون بر زبان راند
که الله الصمد از مذهب مشبهه دور شد چون
لم یلد و لم یولد خواند از یهود و ترسا بیزاری کرد و
چون و لم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مغان

منتفع گردد و مختص از معنی لم یکن له کفوا احد براد رسد و گفته اند کلمه قسم و الها و لفظ الله بهره دانش و [illegible]

لم یلد ... نام ... الصمد ... کفوا احد ... و لم یولد ... نصیب عارفان نیست

تبرّا فرمود و بعضی گفته اند که اسرار از کلمه هو
بهره گیرد و ارواح از ذکر الله ارتیاح یابد و دلها از
نور احد محظوظ شود و عقول از سر الله الصمد نصیب یابد
و نفس از تعقل لم یلد و لم یولد فقط عاقل نیست و کلمات
و لم یکن له کفوا احد از آن عامه مومنانست هر کس
که بسر هو رسید و اله است هر که الله را داند عالمست
هر که احد داند محبت هر که صمدیت را بشناسد عارفست
و هر که لم یلد و لم یولد را اعتقاد کند عاقل است هر که
و لم یکن له کفوا احد را تصدیق نماید مومن است و هر که
این همه معانی را جمع کند موحد خالص است و شمه
از حقایق این سوره در جواهر التفسیر باز توان یافت

سورة الفلق مکیة و هی خمس آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که کودکی از یهود بخدمت رسول الله صلعم

مشغول بود دختران لبید بن اعصم ازو بمبالغه
بسیار از مشاطه راس آنحضرت دندانه چند از
مشط وی بستدند و بنام آنحضرت بر رسنی سحر کرده در چاه
ذروان بزیر سنگی نهادند و جبرئیل عم بیامد انام را خبر کرد
پیغمبر صلعم مرتضی علی کرم الله وجهه را فرستاد تا آن
رسن را بیاورد یازده گره بران زده بودند حق سبحانه
معوذتین را فرستاد یازده آیة و جبرئیل عم قراءة
میفرمود بهر آیتی عقدی ازان رسن بگشود و عتبه
بن عامر از حضرت رسالت محمدی علیه افضل الصلوة
واکمل التحیات روایت کرد که ما تعوذ المتعوذون
بمثل المعوذتین قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب
الفلق بآفریدگار صبح گفته اند فلق چیزیست
که شکافته شود چون حب و نبات جهت رستن
نبات و مانند سنگ و زمین جهت بیرون آمدن آب

زنان

یا رند اینست در دوزخ و بهر تقدیر بخداوند آن
پناه باید گرفت من شر ما خلق از بدی
آنچه آفریده است و طلوع آن وقت قلب امراض
دا الام ومن شر النفاثات و از شر دمندگان
یعنی زنانی که کلمات سحر گویند و میدمند فی العقد در گرهها مراد دختران
لبید است ومن شر حاسد و از بدی حاسد
اذا حسد چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن
عمل کند چه اگر نپوشد ضرر آن ضرر آن جز بوی عاید نیست
مراد یهودند که بر حضرت سید ما صلوات الله و سلامه حسد
داشتند و ختم کرد شر در این سوره را بحسد که بدترین صفتی است
ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که اگر در عالم از حسد چیزی
بدتر بودی ختم این سوره بدان کردی و اول خطیئتی که
در عالم واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام
و نخست گناهی که بر زمین ها در گذشت حسد قابیل بود بر هابیل

نظم حسد آتشی دان که چون برفروخت حسود
لعین را همان لحظه سوخت گر قسم بصورت همه
دین شوی حسد کی گذارد که حق بین شوی

سورة الناس مکیة وهی ست آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب الناس
به پروردگار عالمیان ملک الناس پادشاه
عالمیان اله الناس معبود انسان من شر الوسواس
از شر وسوسه کننده الخناس نهان شونده وقتی که
یاد خدا کنند عادت شیطان است که چون بنده خدای را
یاد کند وی بگریزد و چون از ذکر حق غافل باشد بوسوسه در آید
الذی یوسوس آنکسی که وسوسه کند فی صدور
الناس در سینهای مردمان من الجنة والناس
از جنیان و مردمان یعنی آدمیان یعنی شیاطین الانس والجن

و در لباب آورده که درین سورة پنج جا لفظ ناس واقع شده
و معنی او مکرر نیست مراد باول اطفال اند و معنی ربوبیت
دال است بران و بثانی جوانان و لفظ ملک که بقهر
و سیاست دلیل است مشیر باشد بآن و بثالث پیران
و اسم اله که منبی است از طاعت و عبادت مناسب
بآن و برابع صالحان که وسواس مولع است با ایشان
و بخامس مفسدان و عطف او بر عوذ متضمنه دلالت میکند
بران و محققان گویند که عدد پنج بصورت اصلی خود
باز آید و منحصر درست دلالت نهایت بر تمامی دارد
و بدین جهت او را دایره گویند و دوران او اشارت
بآنست که هر چند در نفس او ضرب کنند و حاصل او را باز
در و ضرب نمایند الی غیر النهایة همان پنج بصورت اصلی خود
بی ۳ باز آید در نهایة عدد خود را باز نماید چون بیست و پنج و
صد و بیست و پنج و لهذا خلاصه مکونات که انسان است

بلکه بدیع منظرش به پنج عضوی هیشود راس و یدین و رجلین
و اطراف هر یک از انها با آن پنج انتها یافته و در یدین
و رجلین خمسه باعداد اصابع ظاهر است و در راس که
بطرف علو علاقه بیشتر دارد ظاهرش بحواس خمسه
ظاهری و باطنش بخمس دیگر آراسته و مؤید این قول
انکه در معوذهٔ ثانیه که سور قرانی بدان منتهی میگردد
پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و درین عدد اسرار بی نهایت
مندرج است و بیان شطری ازان در جواهر التفسیر
سمت تحریر یافته والله علیم قدیر و در افتتاح کلام الهی
بحرف با و اختتام بحرف سین سرّی عزیز است چه
این هر دو حروف بس باشد و عرب گوید بسک
ای حسبک بس معنی باشد که حسبک من الکونین
ما اعطیناک بین الحرفین و از نوادر اتفاق است
که این دو حرف در لغت فارسی بهمین حسب آید

معنی م

یعنی

یعنی بسنده حکیم سناسی اشارتی بدین معنی نموده
آنجا که فرموده **نظم** اوّل و آخر قرآن زچه با آمد و سین
یعنی اندره دین رهبر تو قرآن بس حسبنا الله و کفی
سمع الله لمن دعا لیس وراء الله المنتهی فلله الحمد
فی الآخرة و الاولی و الصلوة و السلام علی حبیبه
محمد المصطفی و علی آله مفاتیح اسرار العلی و اصحابه
مصابیح انوار التقی و السلام علی من اتبع الهدی
بعون عنایت الهی و مدد روحانیت حضرت
رسالت پناهی تفسیر مواهب علیه بر نام خجسته فرجام
امیر کبیر عالم کبیر مظهر آثار خیر و احسان مطمح نظار
علم و عرفان المؤید بالطف بالفتح و النصر و الملقب
بالقرب **نظم** نظام دولت و ملت علیشیر انکه یک
لمعه بود خورشید رخشان از ضمیر مهر تا ثیرش
وجود شش از کتاب رحمة الله آیتی آمد

که علم فضل وجود دو لفظ احسانست تفسیر س
جعل الله رایات دولته علی رؤس الانام منصوبة
وآیات حشمته علی صحائف الایام مکتوبة
باتمام رسید و فرزند ارجمند لازال قدره علیا
وقلبه صفیا در تاریخ آن رباعی انشا فرمود
وایراد آن در آخر این اوراق مناسب نمود
وهو هذا
باخامه که این نامه اقبال نوشت
وانجام سخن بایمن الفال نوشت
گفتم مه د
سال ز تاریخ نویس فی الحال
دوم ز شهر شوال نوشت
نصر من الله وفتح قریب وبشر المومنین
فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین ٥
تمت
جزو الثلثین تفسیر حسینی بخط ضعیف النحیف ال جمال الدین
بی کرو کین تراب اقدام العارفین در دار الاسلام